

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجددای از آسمان

مریوان

نویسنده: سید کیارش موسوی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۲۵-۵

صفحه‌آرایی و طرح جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۲۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور/ تلفن: ۸۸۳۴۶۶۶۱-۵

۲) فروشگاه صریح/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.



سرشناسه موسودی: سید کیارش، ۱۳۶۴ -

عنوان و نام پدیدآور: مریوان

مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۲ ص

فهرست‌نمای از آسمان: دبیر مجموعه: احمد دهقان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۲۵-۵

فهرست‌نمای فهرست نویسی

موضوع-جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ - خاطرات

موضوع-جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ - مریوان

شابک: افزوده دهقان، احمد، ۱۳۲۵ - دبیر

شابک: افزوده بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

رده بندی کتب: ۱۳۹۴/۸۴۳

DSR ۶۲۷/۸۴۳

رده بندی دهی: ۹۵۵۰۸۳۲۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۵۶۶۹۶

قطعه‌ای
از آسمان

مربیان

سیدکیارش موسوی



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این‌جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت‌المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این‌جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل اول

شهید حجت‌الاسلام محمد شهاب از کسانی بود که در عملیات والفجر ۴، (از عملیات مهم دفاع مقدس، در شمال غرب مریوان) شرکت داشت. او در شب عملیات، در یادداشت‌هایش چنین راز و نیاز کرده است:

«خدایا، ماه‌ها انتظار سپری گردید و آرزوی دیرینه و نهایت آرمان بنده گناهکارت به لطف تو تحقق یافت؛ آن‌چه که در پشت جبهه در عشق آن می‌سوخت و به یاد حالات عاشقان حسین در جبهه غبطه می‌خورد. در آن زمان، آرمان این بود که کی باشد توفیق شرکت از نزدیک یابد و سر بر دیوار سنگر گذاشته و در کنار یاران اباعبدالله،

نغمهٔ حسین سر دهد. امروز آن آرمان، با مراحم بی‌پایان تو، تحقق یافت، ولی تازه متوجه می‌شود که این قدم اول و شاید قبل از اول است. آن‌چه را جبهه لازم دارد، چیز دیگر است، نه فقط شرکت کردن.

اگرچه نقش شرکت و دور شدن از محیط تعلقات دنیا و همجواری با عزیزان عارف، خود منت بزرگ توست، اما این‌جا را مایه‌های دیگر لازم است و ابزار و وسایلی مهم‌تر. تازه اول احساس شرمندگی‌ها، شناخت ضعف‌ها و عقب‌ماندگی است. خدایا، از این ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها به تو پناه می‌بریم و از تو استمداد می‌طلبیم و حال که توفیق شرکت عنایت کرده‌ای، لیاقت همراهی و همگامی با این یاران حسین را به ما عنایت فرما.

خدایا، لحظات حساس قبل از حمله است. آن‌چه از قرائن پیداست، امشب شب حمله خواهد بود. عاشقان حسینی، از دیروز آماده می‌شوند و اگر مشیت تو تعلق گیرد، فرداشب و یا شب‌های آینده نوبت عملیات گردان ما خواهد بود. خدایا، آیا این بندهٔ گنهکار تو لیاقت شرکت در این عاشورا را خواهد داشت؟ خدایا، آیا مرثیه‌خوان حسین (ع) در این

قافلهٔ حسینی عازم کربلا، خواهد توانست با رزمندگان عاشق همراهی کند؟ خدایا، خودت عزت و آبروی این لباس اسلامی را حفظ فرما که می‌دانی غرض ما از شرکت تنها تبلیغ این لباس و اسلام است. خدایا، آنچه را که آرزوی نهایی من بود که شرکت در عملیات باشد، ظاهراً همهٔ موارد مقدماتی آن مهیا شده است. تجهیزات در اختیار قرار گرفته و مشخص شده که باید در گردان ۱۳۰ با گروهان یک حرکت کنیم. گردان هم که آمادهٔ حرکت است، تنها از این لحظه الطاف و مراحم بی‌پایان توست که همچون قبل که دائماً بر بندگان ریزان بوده است، در این لحظات حساس به فریاد من ضعیف برسد. شرکت در عاشورای رزمندگان تو، ایمان قوی، قدرت تقوی، توان حسینی و عشق خدایی لازم دارد... که من فاقد همهٔ این ویژگی‌ها هستم. تنها به لطف تو امیدوارم که در شب حمله مرا همراهی کرده و بتوانم به این وظیفهٔ سنگین عمل نمایم.^۱

استان کردستان، یکی از استان‌های غربی کشور است. این استان که در دامنه‌ها و دشتهای پراکندهٔ سلسله

۱. بنگرید به: پایگاه اطلاع‌رسانی ستاد مرکزی راهیان نور <http://rahianenoor.com>

جبال زاگرس میانی قرار گرفته، از شمال به استان‌های آذربایجان غربی و زنجان، از شرق به استان‌های همدان و زنجان، از جنوب به استان کرمانشاه و از غرب به کشور عراق محدود شده است. استان کردستان با کشور عراق در حدود ۲۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد.

مریوان (به کردی: مه‌ریوان) مرکز شهرستان مریوان و یکی از شهرستان‌های مهم استان کردستان ایران به شمار می‌رود که در ۱۲۵ کیلومتری غرب شهرستان سنندج، مرکز استان کردستان قرار دارد. شهر امروزی مریوان در حدود یک سده پیشینه تاریخی دارد. این شهر مرزی، در همسایگی دولت عثمانی قرار داشت و به دستور ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۲۸۱ خورشیدی در دوهزار قدمی دریاچه زریوار، از نو قلعه نظامی بسیار مستحکمی ساخته شد. در اوایل حکومت پهلوی، حاکم وقت در روستای موسک دژی بنا نهاد که به دژ شاهپور مبدل گشت. امروزه از آن به عنوان پادگان استفاده می‌شود و فاصله چندانی هم با شهر ندارد. در سال ۱۳۳۶ با تأسیس شهرداری، دژ شاهپور رسماً به

مريوان تغيير نام داد. با احداث پادگان تپ ۳ لشکر ۲۸ کردستان در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵، مريوان گسترش بیشتری يافت، اما بيشترين توسعه شهر بعد از پيروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت.^۱

مريوان با کوه و دشتهای سرسبزی که پيرامونش را گرفته‌اند، مانند انگشتری است که درياچه زريوار - به عنوان بزرگترين چشمه آب شيرين دنيا - نقش نگين فيروزه‌اش را بازی می‌کند.

کوه‌ها و ارتفاعات و دره‌های ژرف و عمیقی که در تمامی نقاط منطقه گسترش يافته‌اند و همچنين وجود جنگل‌ها و پوشش گیاهی مناسب در شمال و جنوب، وجود منابع رطوبتی رودخانه‌ها و درياچه زريوار، موجب شده که در اين منطقه شاهد تنوعی از اقليم‌های مختلف باشيم. به نحوی که از سنندج به سمت مريوان، از سروآباد به بعد، منطقه دارای آب‌وهوایی مرطوب و مدیترانه‌ای است و نواحی

۱. راهنمای مناطق جنگی و پدافند داخلی؛ مريوان، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقيقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۵

شمالی و جنوبی مریوان دارای آب‌وهوای کوهستانی است. مریوان با بارندگی سالانه بین ۵۰۰ تا ۹۰۰ میلی‌متر، یکی از پر باران‌ترین مناطق ایران به شمار می‌رود.

مریوان در ۱۲۵ کیلومتری غرب سنندج و در ارتفاع ۱۳۲۰ متری از سطح دریای آزاد قرار دارد. این شهر از شمال به سقز، از شمال شرقی به دیواندره، از شرق به سنندج، از جنوب شرقی به سروآباد و از شمال غربی به دره شلیر و از غرب کشور هم به شهر پنجوین (شهرستان سلیمانیه کشور عراق) با ۱۰۰ کیلومتر مرز مشترک، منتهی می‌شود.

استان کردستان و همچنین شهرستان مریوان، بخشی از سرزمینی است که تحت حکومت مادها اداره می‌شده است. کردها یکی از شعبه‌های مشهور نژاد آریایی هستند که از حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در ایران ساکن شده‌اند. محوطه‌های باستانی حومه شهر مریوان نیز از قدمت فرهنگ و رسوم مردم این منطقه در طول تاریخ حکایت می‌کند.

زبان مردم شهرستان گُردی است که به دو بخش سورانی

و اورامی تقسیم می‌شود. در مريوان، درصد سورانها بیشتر از اورامی‌ها می‌باشد. امروزه اکثریت مردم این استان، مسلمان و سنی مذهب بوده و در انجام آداب و مناسک دینی از فقه امام شافعی پیروی می‌کنند. مردم شهرستان مريوان و نواحی آن نیز شافعی مذهب هستند.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷، وقتی انقلاب پیروز شد، بعضی از واحدهای ارتش در مريوان به مردم پیوستند و مردم هم با شعار «ارتش برادر ماست» از آنها استقبال کردند. با پیروزی انقلاب، مردم شهر، به دلیل رهایی از ظلم و ستم حکومت طاغوت، خوشحال بودند. آنها بعد از اعلام پیروزی انقلاب، در مساجد و مخصوصاً مسجد جامع مريوان، جشن انقلاب گرفتند. اما گروه‌های چپ، از همان روزهای اول، از این حمایت مردم ناراضی بودند و آنها را تهدید می‌کردند که اگر با جمهوری اسلامی همکاری کنند، برایشان دردسر ایجاد می‌شود. بعد هم علیه انقلاب توطئه کردند؛ یکی یکی پاسگاه‌های ژاندارمری را تصرف کردند، شهر را به آشوب کشاندند و...^۱

۱. تا تته؛ روایت مريوان، سارا مهدی‌نژاد، تهران، فاتحان، ۱۳۹۳، صص ۲۹-۲۸.

باید کمی به عقب‌تر بازگردیم. در اواخر جنگ جهانی دوم و با نفوذ استعمار، حاکمان نظام سلطه، طی قرارداد «سایکس پیکو» مناطق کردنشین خاورمیانه را در بین دو کشور متخاصم ایران و عثمانی تقسیم کردند. بالطبع این مناطق، محور نفوذ کشورهای اروپایی، به منظور تضعیف حاکمیت مرکزی کشورهای منطقه قرار گرفت. آن‌چنان‌که دول استعماری، با تحریک و تقویت جنبش‌ها و جریانات فکری و سیاسی موجود در جامعهٔ اکراد، زمینهٔ ایجاد بحران و آشوب را فراهم کردند.

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل جمهوری اسلامی، جریان‌ها و تفکرات معاند با نظام، به شیوه‌های مختلف، در تخریب این نهال نوپا کوشیدند. آن‌چنان‌که در راه به ثمر رساندن اهداف شوم خود، به حربه‌های متفاوت اعم از اختلاف‌افکنی و تحریک اقوام و تغذیهٔ نحله‌های فکری و سیاسی معاند با نظام و انقلاب دست زدند.

استان کردستان، به عنوان یکی از استان‌های مرزی کشور، به واسطهٔ پیشینهٔ تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی خود، نمونهٔ بارز یکی از مراکز توجه و تجمع جریان‌های

معاند اسلام و انقلاب بوده است. چنان که از بدو انقلاب، به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و هم‌مرز بودن با کشور عراق، با چالش‌های عمده امنیتی روبه‌رو شد. در این شرایط، نفوذ عوامل رژیم سلطه‌طلب صدام نیز از طریق جاسوسی و راه‌اندازی شبکه‌هایی از احزاب ضدانقلاب، به سرکردگی عوامل خودفروخته داخلی و بهره‌گیری از حمایت استکبار جهانی، در گسترش این چالش‌ها دخیل بود.

شهید دکتر مصطفی چمران دربارهٔ بحران به وجود آمده پس از پیروزی انقلاب در منطقهٔ کردستان، چنین نوشته است:

«بعد از پیروزی انقلاب، ارتش، ژاندارمری و شهربانی در کردستان وجود نداشت. حتی صریح‌تر بگوییم، دولت هم حضور نداشت. هیچ نیروی دولتی نبود که جلوی کسی را بگیرد و یا فعالیت حزبی را سد کند. همه آزاد بودند که هر چه بخواهند، انجام دهند؛ بدون آن که کسی مانع فعالیت آن‌ها شود.

در شرایطی که انقلاب پیروز شده بود و مردم و مسئولین در پی سامان دادن به وضعیت عمومی کشور بودند، برخی

افراد و جریانات سیاسی که درک درستی از اوضاع نداشتند و به برکت انقلاب از زندان آزاد شده و یا از خارج کشور بازگشته بودند، نمی‌توانستند انعطاف لازم را در برابر حوادث پیش آمده نشان دهند. افزون بر این، این افراد و جریان‌های سیاسی که داعیه رهبری بر مردم را نیز داشتند، با نادیده گرفتن اصول اسلامی و انقلابی و برای تحقق خواسته‌های خود، به دنبال ایجاد آشوب در مناطق مختلف کشور و از جمله کردستان بودند.^۱

۱. کردستان در جنگ ضد شورش گری و دفاع مقدس، رضا صادقی، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، ۱۳۹۰، ص ۲۸

۲ فصل دوم

نزدیکی مریوان به مرز عراق و وجود کوهستان‌های مرتفع و پوشیده از جنگل، به خصوص ارتفاعات سر به فلک کشیده دزلی، در اوایل انقلاب به نیروهای ضدانقلاب در ایجاد شرارت و ناامنی کمک فراوانی کرد. علاوه بر این، پایبندی مردم مریوان به نظام جمهوری اسلامی و تقید آنان به دین اسلام، یکی دیگر از دلایل دشمنی گروه‌های معاند اسلام و انقلاب با مردم این شهرستان بود. گروه‌های دمکرات، کومله، رزگاری، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و چریک‌های فدایی خلق، با حمایت حکومت عراق و برخی

گروه‌های عراقی، در مریوان پایگاه زدند و با هماهنگی یکدیگر، پیوسته امنیت این شهرستان را به هم می‌زدند. محمدابراهیم همت^۱ در روایتی از بحران کردستان، پیرامون ماهیت گروه‌های تجزیه‌طلب موجود در این استان و بالطبع شهرستان مریوان گفته است:

«اولین گروه‌های ضدانقلاب که از تهران و سایر شهرها (در هفته اول اسفند ۱۳۵۷) به کردستان اعزام شدند، چریک‌های فدایی خلق و پیکار بودند که جریاناتی معتقد به شیوه مسلحانه هستند و مسلک مارکسیستی لنینیستی دارند. جالب این‌که این‌ها علی‌رغم مارکسیست بودن‌شان، شده بودند مزدور بی‌مزد و منت امپریالیزم آمریکا که

۱. شهید محمدابراهیم همت در فروردین ۱۳۳۴ در شهرضای اصفهان متولد شد. در سال ۱۳۵۴ از دانشسرای تربیت معلم اصفهان فارغ‌التحصیل گردید. با شروع درگیری‌های کردستان و کرمانشاه، به پایه عزیمت نمود و مسؤولیت روابط عمومی سپاه این شهر را بر عهده گرفت. سپس به فرماندهی سپاه پایه منصوب گردید. در زمستان ۱۳۶۰ به همراه احمد متوسلیان و محمود شهبازی به جنوب آمده و تیپ محمد رسول الله (ص) را تشکیل دادند. پس از اسارت حاج احمد متوسلیان در لبنان، فرماندهی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را به عهده گرفت. وی روز هفدهم اسفند ۱۳۶۲ طی عملیات خیبر در محل تقاطع جاده‌های جزایر مجنون شمالی و جنوبی به شهادت رسید.

می‌خواست امنیت منطقه غرب کشور انقلابی ما را بر هم زده و به این وسیله، مانع از سرایت امواج انقلاب ما به کشورهای مرتجع منطقه بشود.

حزب دمکرات، با خط و مشی مشخص خودش، تحت حمایت همزمان سرویس‌های اطلاعاتی شوروی و آمریکا و مسلح به مهمات روسی و عراقی ایضاً کار می‌کنند. آنچه برای ما مسلم است، این که تمام این گروهک‌ها همکاری نزدیکی با رژیم بعث عراق داشته و دارند. که هر چند در ظاهر آن را می‌کوبند، ولی در باطن تمامی تسلیحات و امکانات‌شان توسط حکومت بعث عراق تأمین می‌شود. حتی طبق اطلاعاتی که به ما رسیده بود، زیل‌های عراقی آزادانه به نوسود وارد شده و در آن جا تردد می‌کردند.

صرف‌نظر از حزب رزگاری که ریاست آن برعهده شیخ عثمان نقشبندی است، دسته‌ای از بعثی‌های عراق هم مستقیماً از خاک عراق وارد کردستان شده و علیه انقلاب، با این گروه‌های سیاسی مسلح همکاری داشته‌اند»^۱

۱. از الوند تا قراویز، گلعلی بابایی و حسین بهزاد، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۷، ص ۱۶۳

یکی از اولین تحرکات و نبردهای مسلحانه این گروه‌ها با نظام اسلامی، در ۲۳ تیر ۱۳۵۸، با حمله به مقر سپاه مریوان اتفاق افتاد. سپاه پاسداران مریوان که متشکل از عده‌ای جوان مسلمان و انقلابی بومی بود، در ۲۰ تیر ۱۳۵۸ در ساختمان ساواک سابق تشکیل شده بود. حزب دمکرات، چریک‌های فدایی خلق و برخی گروه‌های دیگر کردستان عراق که مخالف تشکیل نهادی در مریوان برای حمایت و پشتیبانی از جمهوری اسلامی بودند، با هماهنگی اتحادیه کشاورزان (یکتی جونیاران)، با دعوت از هواداران خود به منظور شرکت در راهپیمایی علیه صداوسیما، صبح روز ۲۳ تیر ۱۳۵۸، حدود ۲۰۰۰ تن که ۳۰۰ فرد مسلح آن‌ها را محافظت می‌کردند، از دبیرستان فرخی به طرف ساختمان صداوسیما تظاهرات کردند و با صدور قطعنامه‌ای، به راهپیمایی خاتمه دادند.

در پایان مراسم، دو تن از ثروتمندان و زمین‌داران بزرگ مریوان که طرفدار گروه‌های تجزیه‌طلب بودند، به تظاهرکنندگان اعلام کردند که پاسداران مریوان باید سپاه را تعطیل و ساختمان را تخلیه کنند؛ و از جمعیت خواستند

برای تحقق این خواسته، به طرف ساختمان سپاه حرکت کرده و آن را محاصره کنند. پس از محاصره ساختمان به وسیله عناصر مسلح و هواداران گروه‌ها، از میان جمعیت به طرف پاسداران تیراندازی شد. در نتیجه، پاسداران مستقر در ساختمان به دفاع از خود پرداختند. نیروهای سپاه مربوان از کرمانشاه تقاضای کمک کردند که حدود ۱۰۰ تن از پاسداران کرمانشاه به وسیله بالگرد به پادگان مربوان اعزام شدند؛ اما قبل از رسیدن نیروهای کمکی، ۱۷ تن از پاسداران به فجیع‌ترین شکل به شهادت رسیدند.

در شرح جزئیات حادثه حمله به مقر سپاه آمده است:

«مهاجمان از اطراف ساختمان تیراندازی و پاسداران به شدت مقاومت می‌کردند. در نهایت، به سمت ساختمان آر.پی.جی و خمپاره ۶۰ زدند. یازده نفر را شهید و چهار نفر را مجروح کردند و وارد ساختمان شدند. پاسدارها باز هم مقاومت کردند. تا شب، ۱۷ پاسدار را شهید و ۸ پاسدار را مجروح کردند و ساختمان سپاه را گرفتند.

محمود ناهیدی را دست بسته کشتند. رشید ناهیدی در درگیری مجروح شده بود، اما یکی از اعضای اتحادیه

دهقانان (از گروه‌های ضدانقلاب) وی را جلوی بیمارستان به شهادت رساند. آن‌ها عبدالله طرطوسی^۱ را شهید کردند؛ موهای سر و ریشش را بعد از شهادت، آتش زدند و هر یک به بدنش تیری زدند. بعد، محمد صالح رشیدی ۱۹ ساله را شهید کردند که زخمی بود. همه بدن دارا کهنه‌پوشی را با سیگار سوزاندند و سرش را با موزاییک بریدند، به تنش سرنیزه فرو کردند و روی کاشی‌ها کشیدند...»^۲

نیروهای کمکی نیز پس از ورود به شهر، برای آزادسازی مقر سپاه اقدام کردند و تا ساعت ۲۱، ساختمان سپاه را پس گرفتند. در این درگیری، ۷ تن از هواداران گروه‌ها کشته و ۱۶ تن زخمی شدند. در پی این حادثه، معاون استاندار کردستان، با چند تن از اعضای شورای شهر سنندج، عازم مریوان شدند و بعد از تشکیل جلسه با گروه‌های مخالف،

۱. شهید عبدالله طرطوسی در فروردین ۱۳۲۹ به دنیا آمد. در هنگام اوج‌گیری مبارزات انقلاب، در راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردم مریوان حضور داشت. پس از پیروزی انقلاب، با راه‌اندازی کلاس‌های قرآن و احکام، جمع زیادی را به گرد خود جمع کرد. در همان جلسات، هسته اولیه سپاه پاسداران شهر مریوان را پایه‌ریزی کرد، و به عنوان اولین فرمانده سپاه مریوان برگزیده شد. وی در حادثه حمله به مقر سپاه مریوان به فیض شهادت نائل آمد.

۲. تا تته، ص ۶۰

صورت جلسه‌ای تنظيم کردند که بر اساس آن پاسداران اعزامی می‌بایست مريوان را ترک کنند و کنترل شهر به کمیته انتظامی مريوان (متشکل از گروه‌های تجزیه طلب) واگذار شود.

به دلیل این که این صورت جلسه کاملاً به نفع ضدانقلاب تنظيم شده بود، شورای امنیت استان کرمانشاه با رد توافقات انجام شده، مقرر کرد پاسداران اعزامی در مريوان بمانند. سپاه مريوان نیز با جذب ۱۵۰ تن از نیروهای متعهد بومی، مجدداً تشکیل شد.

مقام معظم رهبری که بارها از نزدیک شاهد وقایع مريوان بودند، در خاطره‌ای، دوران دشوار این شهر را چنین روایت می‌کنند:

«از همان روزهای دشوار سال‌های اول انقلاب که دست بدخواه دشمنان، این منطقه سرسبز و زیبا [مريوان] را تبدیل به میدان جنگ کرده بود و این مردم مهربان و خونگرم و صمیمی و مؤمن را درگیر مشکلات روزمره درگیری و نبرد و کمبود و بقیه مشکلات دوران جنگ قرار داده بود، خدای متعال این جور مقدر کرد که ما به این

منطقه رفت و آمد پیدا کنیم و از نزدیک با آن آشنا شویم. غیر از آن چه که برادران مؤمن ما که از نقاط دیگر کشور به این جا آمده بودند، درباره شما مردم عزیز، مهربان، وفادار و صمیمی بیان می کردند، خود ما هم از نزدیک نمونه‌هایی را دیدیم.

من فراموش نمی‌کنم، در سال ۵۹ در این شهر مریوان، با جمع مردم صمیمی این جا مواجه شدم و به یک واحد آموزش و پرورش - فکر می‌کنم یک دبستان بود - رفتیم و با نوجوانان آن جا حرف زدیم. آن نوجوانان امروز یقیناً مردان میان‌سالی هستند. از این جا با بعضی از افراد خود مریوان به مناطق دزلی و درکی - اگر درست یادم مانده باشد - رفتیم؛ مناطق بسیار حساس، بسیار مهم؛ از لحاظ طبیعت، بسیار زیبا؛ از لحاظ مردم، بسیار خونگرم؛ اما متأسفانه بر اثر جفای دشمنان ملت ایران و دشمنان انقلاب اسلامی، همین مردم خوب، همین منطقه خوب، همین کوه‌های سر به فلک کشیده و سرسبز، همین دشت‌های خرم، تبدیل شده بود به جهنم درگیری‌ها و دشمن توانسته بود از برخی مزدوران خود سوءاستفاده کند و آن‌ها را وسیله‌ای قرار دهد برای

کوبیدن مردم و به طور بالواسطه و غیرمستقیم، کوبیدن نظام اسلامی و تحقیر ملت ایران.

من فراموش نمی‌کنم، در دزلی مردم با چهره‌ باز از ما استقبال کردند. از دزلی با برادرها خارج شدیم برویم به سمت ارتفاعات مشرف بر سرزمین‌های عراق - ارتفاعات «تته» - که مزدوران بدخواه حقیقی در بین آن مردم نفوذ کرده بودند و حضور هیأت ما را به دشمن اطلاع دادند و دشمن هواپیماهایش را فرستاد. ما در بین راه که طرف ارتفاعات می‌رفتیم، دیدیم هواپیمای دشمن عبور کرد؛ فهمیدیم حادثه‌ای برای دزلی پیش خواهند آورد. برگشتیم دیدیم متأسفانه مردم غیرنظامی، مردم کوچه و بازار را بمباران کردند؛ عده‌ای را زخمی کردند، عده‌ای را به قتل رساندند. و ما جنازه شهدا و بعضی از مجروحین را برداشتیم، آمدیم مربوان.»^۱

از جمله اتفاقات مهم بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد، حادثه محاصره پادگان مربوان توسط نیروهای ضدانقلاب

۱۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع مردم مربوان، (۱۳۸۸/۲/۲۶):

است. همزمان با پاکسازی شهر سنندج، گروه‌های ضدانقلاب برای جلوگیری از تمرکز فکری و عملیاتی نیروهای خودی، در چند نقطه کردستان، از جمله در مریوان حادثه آفریدند و پادگان مریوان (محل استقرار تیپ ۳ لشکر ۲۸ پیاده کردستان) را محاصره کردند. چریک‌های فدایی خلق این محاصره را از روز دوشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ آغاز کردند. سپس طرفداران حزب دمکرات در ۹ اردیبهشت به محاصره‌کنندگان پیوستند. در این مدت، پادگان هدف خمپاره‌های ضدانقلاب قرار داشت و توپخانه تیپ ۳ با آن‌ها مقابله می‌کرد.

در شانزدهمین روز محاصره، چریک‌های فدایی خلق با خمپاره، آر.پی.جی، بازوکا و توپ‌های سبک به پادگان تیپ ۳ لشکر ۲۸ حمله کردند که تعدادی از پرسنل تیپ شهید یا مجروح شدند. در روز ۳ خرداد، سران گروه‌های چریک فدایی خلق، کومله، دمکرات و برخی از گروه‌های کردستان عراق، ستاد مشترکی را در مریوان تشکیل دادند و پس از هماهنگی، در ۱۲ خرداد حمله گسترده‌تری را به پادگان مریوان آغاز کردند. این بار نیز با آتش متقابل و مقاومت تیپ ۳ و پاسداران مستقر در پادگان، نتوانستند پادگان را

تصرف کنند و با دادن تلفات محبور به عقب‌نشینی شدند.^۱ به دنبال وخامت اوضاع، احمد متوسلیان^۲ مأموریت پیدا کرد تا شهر مریوان را از لوٹ وجود ضدانقلابیون پاکسازی کند. وی وضعیت شهر مریوان و موقعیت عناصر ضدانقلاب را در این شهر چنین بیان می‌کند:

«مريوان تا آن زمان مرکز عمدهٔ فعاليت ضدانقلابيون مائوئیست کومله و طرفداران شیخ‌عثمان نقشبندی بود

۱. راهنمای مناطق جنگی و پدافند داخلی؛ مریوان

۲. احمد متوسلیان در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شد. مبارزات مخفی را در نیمهٔ اول دههٔ ۱۳۵۰ در تهران و لرستان آغاز کرد. پس از دستگیری توسط مأمورین ساواک در شهرستان خرم‌آباد در شهریور ۱۳۵۷، سه ماه تحت شکنجهٔ عوامل رژیم قرار گرفت که در نهایت، گسترش دامنهٔ انقلاب منجر به آزادی او گردید. عضویت در کمیته‌های انقلاب، فرماندهی واحد ضربت سپاه منطقهٔ ۶ تهران، عزیمت به کردستان در تابستان ۱۳۵۸ و ایفای نقش فعال در آزادسازی شهرهای مهاباد، سنندج، سقز، بانه و پاوه، فرماندهی سپاه بانه، فرماندهی عملیات سپاه پاوه، انتصاب به سمت فرماندهی سپاه مریوان، مشارکت در طراحی عملیات محمد رسول‌الله (ص) در دی ۱۳۶۰، عزیمت به خوزستان و تأسیس و فرماندهی تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، شرکت در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس تا آزادسازی خرمشهر و انتصاب به فرماندهی قوای محمد رسول‌الله (ص) از سوی شورای عالی دفاع جهت سرپرستی نیروهای اعزامی جمهوری اسلامی ایران به جبهه‌های سوریه و لبنان از جمله فعالیت‌های وی بوده است. احمد متوسلیان در ظهر روز چهاردهم تیر ۱۳۶۱ توسط عمال رژیم صهیونیستی در راه عزیمت به بیروت ربوده شد و تا کنون خبر موثقی از وی در دست نیست.

و شهر مریوان از قدیم حکم خانقاه اعظم نقشبندی‌ها را داشت. سران این‌ها، گروهی سلطنت‌طلب هستند که معتقدند رژیم پهلوی باید به ایران برگردد. معروف‌ترین سران فرقه نقشبندی کردستان هم شیخ‌عثمان و پسران او ماح نقشبندی و احسن نقشبندی هستند که قبل از انقلاب، در برنامه‌های ساواک نقش داشتند. این شیخ و پسران او، مردم منطقه را به عناوین مختلف مورد استحمار مذهبی قرار داده و مودیانه آن‌ها را سرکیسه می‌کردند و تا آن حد به او اعتقاد داشتند که حاضر بودند گوسفندان و جان و مال خودشان را در رکاب او بدهند.

بعد از پیروزی انقلاب، شیخ را هم کنار زدند و حتی اوایل انقلاب، مدتی او را بازداشت کردند و قرار بود در دادگاه انقلاب محاکمه بشود که توانست فرار کند و بعد هم شد یار غار کمونیست‌های افراطی گروهک کومله؛ و توسط عوامل مسلح خودش کنترل مریوان را به دست گرفت. وضعیت مریوان هم به این شکل بود که کل منطقه در تصرف کومله و افراد شیخ‌عثمان قرار داشت. از تمام مناطق اورامانات، فقط پادگان مریوان بود که هنوز اشغال نشده بود. البته

تمام ارتفاعات پادگان هم دست ضدانقلاب بود که روزانه ده تا پانزده گلوله توپ به داخل پادگان شلیک می‌کردند و هر روز خدا، در آن جا شهید و زخمی داده می‌شد.^۱

در این شرایط، احمد متوسلیان در ۳ تیر ۱۳۵۹، با بالگرد به پادگان تیپ ۳ لشکر ۲۸ وارد شد. هنگام ورود متوسلیان به پادگان، ۱۴ پاسدار و ۶۰ پیشمرگ مسلمان کرد در پادگان مستقر بودند و همه مراکز دولتی و تپه‌های مشرف به پادگان، در کنترل گروه‌های ضدانقلاب قرار داشتند. نیروهای سپاه، پس از شناسایی منطقه، ابتدا تپه‌های اطراف پادگان و از جمله ارتفاع موسک را تصرف و سپس از سه محور (دارسیران^۲، محور میانی شهر و محور

۱. آذرخش مهاجر، حسین بهزاد، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری شهید آوینی، ۱۳۸۳، ص ۸۹

۲. جزو روستاهای مربوان بوده، اما هم‌اکنون یکی از محله‌های شهر مربوان است. این محله در دامنه کوه فیله‌قوس (فله‌قوس) قرار دارد که چند رشته قنات هم به آن می‌رسد. این دره از زمان زندیه به دره فرهاد معروف بوده است. حتی زمانی هم که شهر مربوان خالی از سکنه بود، در قریه دارسیران مردم زندگی می‌کردند. وقتی احمد متوسلیان و صیاد شیرازی، در سوم تیر ۱۳۵۹ می‌خواستند مربوان را آزاد کنند، یکی از محورها از سمت (محله) دارسیران بود. رجوع کنید به: تاتته، ص ۲۱۸

منتهی به پادگان^۱) پاکسازی شهر را آغاز کردند. بدین ترتیب، در حالی که گروه‌های ضدانقلاب همهٔ وسایل و امکانات ادارات، سازمان‌های دولتی و حتی مراکز خدمات‌رسانی نظیر درمانگاه‌ها را غارت کرده بودند، مریوان پاکسازی شد.

متوسلیان آزادسازی مریوان را این‌گونه روایت می‌کند: «وقتی ما وارد منطقه شدیم، کلاً حدود ۱۴ پاسدار و ۶۰ پیشمرگ مسلمان کرد بودیم. به محض ورود، اولین کار ما، تصرف ارتفاعات مشرف بر پادگان تیپ ۳ لشکر ۲۸ ارتش بود. به یاری خدا، آن‌جا را از دست ضدانقلاب خارج کردیم. بعد هم بلافاصله آماده شدیم برای ورود به داخل شهر. فرمانده پادگان، سرهنگ ستاری، از ورود ستون نیروهای ما به داخل شهر جلوگیری می‌کرد و نمی‌گذاشت نیروی اعزامی وارد شهر بشود. به اعتقاد من، در آن شرایط، این عمل نادرست بود. چرا که به عوامل مسلح گروهک‌ها

۱. این پادگان هم اکنون در بلوار شهید عبادت شهرستان مریوان قرار دارد که در اوایل انقلاب، با توجه به عدم گسترش شهر مریوان، دوازده کیلومتر با مریوان فاصله داشت. پادگان ارتش مریوان که در میان ارتفاعات موسک و فیله‌قوس قرار دارد، بعد از حادثهٔ اشغال ساختمان سپاه مدتی مقر سپاه پاسداران مریوان بود.

فرصت و امکان می‌داد تا بی‌دغدغه تمام تأسیسات دولتی در سطح شهر را از بین ببرند. چنان که همین کار را هم کردند. تأسیسات ایستگاه رلهٔ رادیو و تلویزیون و کلیهٔ تجهیزات پزشکی بیمارستان مربوان را از بین بردند. کلیهٔ ادارات را غارت کردند و چنان جو روانی‌ای در بین اهالی شهر به وجود آوردند که بخش کثیری از مردم، وحشت‌زده شهر را تخلیه کردند.

سرانجام بعد از حدود سیزده روز بلا تکلیفی و معطلی، تصمیم گرفتیم ولو به طور خودسرانه هم شده، ستون نیروها را وارد شهر کنیم. با سرهنگ صیاد شیرازی که فرماندهی عملیات کل منطقه را به عهده داشت، هماهنگی به عمل آوردیم و روز سوم خرداد ۱۳۵۹، از سه محور نیروها را به طرف شهر حرکت دادیم؛ محور دارسیران، محور میانی شهر و محور میدان پادگان.^۱

پس از پاکسازی شهر در ۳ تیر ۱۳۵۹، نماز جمعهٔ مربوان نیز ده روز بعد (۱۳ تیرماه) با استقبال وسیع مردم

۱. در هاله‌ای از غبار؛ سرگذشتنامهٔ سردار بی‌نشان حاج‌احمد متوسلیان، به اهتمام گلعلی بابایی، تهران، انتشارات مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت، نشر صاعقه،

برگزار شد و نمازگزاران بعد از نماز، برای اعلام همبستگی با امام و انقلاب اسلامی، راهپیمایی کردند. با حضور و فعالیت نهادهای انقلابی در شهر و همکاری مردم با آن‌ها، آرامش مجدداً به مریوان بازگشت و با گذشت زمان، رابطه مردم با نهادهای انقلابی و به ویژه سپاه پاسداران مستحکم‌تر از قبل شد.

در دوره تسلط ضدانقلاب بر مناطق کردنشین، مردم مسلمان کرد به روش‌های مختلف مورد تهاجم قرار گرفتند و بسیاری از آنان ناچار شدند به شهرهای مختلف، یا استان‌های همجوار، از جمله کرمانشاه مهاجرت کنند. این وضعیت، زمینه تشکیل سازمان پیشمرگان کرد مسلمان را فراهم کرد و محمد بروجردی^۱ فرمانده سپاه غرب کشور، در پاییز سال ۱۳۵۸، با همکاری مهاجران، این سازمان را

۱. محمد بروجردی در سال ۱۳۳۳ در روستای گرگ‌دره بروجرد به دنیا آمد. در حین خدمت سربازی، از پادگان فرار کرد و برای دیدار امام خمینی (ره) راهی عراق شد. وی از بنیانگذاران سپاه پاسداران بود و با شروع درگیری‌های کردستان به این منطقه رفت و به عنوان فرمانده عملیات غرب کشور منصوب شد. وی در اول خرداد ۱۳۶۲ در جاده مهاباد - نقده به شهادت رسید. به علت علاقه رزمندگان، فرماندهان و مردم منطقه کردستان و آذربایجان، اماکن بسیاری به نام شهید بروجردی نامگذاری شده است. از جمله تپ، قرارگاه، بیمارستان، خیابان و...

تأسیس کرد. سازمان پیشمرگان کرد به سرعت گسترش یافت و نقش به‌سزایی در پاکسازی مناطق کردستان از لوث وجود ضدانقلاب ایفا کرد.

سازمان پیشمرگان کرد مسلمان، از سال ۱۳۶۱ به مرور جذب سازمان بسیج شد و طی این دوران شهدای فراوانی از جمله عثمان فرشته را به انقلاب اسلامی تقدیم نمود. سردار حسن رستگارپناه در مورد شخصیت شهید عثمان فرشته و دلاوری‌های او می‌گوید:

«حدود اردیبهشت سال ۱۳۶۱ بود که برادر ناصر کاظمی^۱ از من خواست در سنندج نزد او بروم. وقتی خود را به سنندج رساندم، دیدم همان‌طور که انتظار داشتم، برای ادامه عملیات محور بانه - سردشت که سال پیش در منطقه سد صارم نیمه‌تمام مانده بود، برنامه‌ریزی می‌کنند.

۱. ناصر کاظمی متولد ۱۳۳۵ تهران بود. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل فعالیت‌های سیاسی، توسط ساواک دستگیر و به زندان افتاد. در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و پس از انجام فعالیت‌های گوناگون در مسیر نظام، به عنوان فرماندار پاوه و سپس فرمانده سپاه این شهر انتخاب شد. وی اقدامات فراوانی برای جذب نیروهای بومی داشت و پس از انجام سلسله عملیاتی موفق، ششم شهریور ۱۳۶۱ در عملیات پاکسازی محور پیرانشهر - سردشت به شهادت رسید.

قرار بر این شد که نیروهای را از سمت مریوان و نیروهایی از سمت کامیاران حرکت بدهیم تا آنها در میانه مسیر به همدیگر ملحق شوند و عملیات پاکسازی را تکمیل کنند. کار طبق معمول، باید از شناسایی شروع می‌شد. برای این کار، من به همراه یکی از پیشمرگان کرد به نام عثمان فرشته و تعداد دیگری از نیروها، عملیات شناسایی را شروع کردیم.

پیشمرگان مسلمان کرد، نیروهای بسیار مؤثر و خوبی بودند و نسبت به نیروهای غیربومی استقامت بیشتری داشتند. خصوصاً عثمان فرشته که واقعاً فرشته قهر الهی بود. اولین بار در مریوان با او آشنا شدم؛ در جلسه‌ای که برادر متوسلیان او را برای عملیات کوسالان توجیه می‌کرد. بعدها هم که فرمانده سپاه مریوان شدم، عثمان فرشته را به فرماندهی نیروهای بومی انتخاب کردم. اهل اورامانات بود و قد رشیدی داشت. چهره‌اش اطمینان‌بخش و نگاه‌های نافذش مثل یک شیر پراز جسارت بود. در درگیری‌هایی که علیه ضدانقلاب داشتیم، هر گاه می‌فهمیدند عثمان فرشته با ماست، فرار را برقرار ترجیح می‌دادند. گاهی یکه و تنها

می‌رفت تا پای ارتفاعاتی که ضدانقلاب موضع گرفته بود و از آن جا فریاد می‌زد و شروع می‌کرد به رجز خوانی که: «این منم، عثمان فرشته، آمده‌ام تا...» اکثر اوقات رجز خوانی او تمام نشده، نیروهای ضدانقلاب غیب‌شان می‌زد. خلاصه این که، یل بی‌همتایی بود.

عثمان فرشته در تیراندازی کم‌نظیر بود. از فاصله‌های دور که کسی فکرش را نمی‌کرد، ضدانقلاب را با قناسه نشانه می‌رفت. کمتر می‌شد تیرش خطا برود...»^۱

پس از پاکسازی هر کدام از شهرهای استان کردستان از لوٹ وجود ضدانقلاب، این گروه‌ها به روستاهای اطراف شهر پناه می‌بردند و با ایجاد مقر در روستاها، دست به ایجاد عملیات کمین در جاده‌های مواصلاتی بین‌شهری می‌زدند. شاید بتوان هدف تجزیه‌طلبان از ناامن کردن جاده‌ها را قدرت‌نمایی، اثبات حیات نظامی و تضعیف دولت مرکزی دانست.

بنابراین، پس از پاکسازی مربوان از گروه‌های ضدانقلاب،

۱. شب‌های کمین؛ خاطرات حسن رستگارپناه، به کوشش حبیب یوسف‌زاده، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵

اجرای عملیات پاکسازی محورهای مواصلاتی در دستور کار نیروهای نظامی و انتظامی قرار گرفت.

در همین راستا، فرماندهان و رزمندگان سپاه مریوان، دست به کار گسترش سازمان رزم قوای انقلاب در منطقه شمال اورامانات و آغاز یک رشته عملیات پاکسازی مواضع تجزیه‌طلبان در طول ۱۲۰ کیلومتر نوار مرزی مشترک ایران و عراق و همچنین جاده‌های مواصلاتی و بین شهری زدند که آزادسازی جاده سنندج - مریوان و آزادسازی جاده سقز - مریوان از آن جمله هستند.

۳ فصل سوم

پس از آزادسازی شهرها و راه‌های مواصلاتی بین‌شهری، ضدانقلاب از شهرها و روستاهای حوالی جاده‌های اصلی رانده شد و به روستاهایی که دور از شهرها و جاده‌های اصلی بودند، پناه بردند. رفته‌رفته این مناطق به مأمّن و پایگاه شورشیان تبدیل شد و آن‌ها با اعزام تیم‌های عملیاتی از پایگاه‌های خود، در مناطق هدف کمین اجرا می‌کردند یا به آن اهداف شبیخون می‌زدند.

این اقدامات در وضعیتی انجام می‌شد که برای نیروهای خودی، با وجود تأمین جاده‌های اصلی در روز، برقراری امنیت شبانه جاده‌ها میسر نبود. بنابراین، تنها در روز امکان

تردد در جاده وجود داشت و پایگاه‌های ایجادشده در کنار جاده‌ها، با گشت‌زنی در طول روز تقویت می‌شدند و هنگام شب کارآیی نداشتند.

در چنین شرایطی، پاکسازی مناطق مذکور که به مناطق بینابینی معروف بودند، در دستور کار قرار گرفتند. اما اجرای عملیات در این مناطق، به دلیل کوهستانی بودن و عدم برخورداری از راه‌های مناسب دشوار بود؛ و بالعکس وضعیت جغرافیایی منطقه به شورشیان اجازه می‌داد تا به سادگی از محل استقرار به سوی شهرها و جاده‌ها سرازیر شوند و آن‌جا را ناامن می‌کردند. به همین دلیل، پاکسازی مناطق بینابینی که هر کدام از چندین آبادی تشکیل می‌شدند، ضروری بود و از جمله اهداف مهم رزمندگان قرار گرفت. این مناطق در چند عملیات بزرگ و محدود پاکسازی شدند؛ به طوری که جای امن دیگری برای شورشیان و ضدانقلابیون باقی نماند و آنان به حاشیهٔ مرز رانده شدند. آزادسازی روستای دزلی از جمله عملیات مهم در این منطقه به‌شمار می‌رود.

منطقهٔ دزلی در جنوب مریوان و بین جادهٔ مریوان - سروآباد در مرز ایران و عراق قرار دارد. کوه‌های قلعه‌زبان،

مهدی و اسبی کمر در اطراف دزلی واقع شده‌اند و جاده منتهی به آن، از تنگه باریکی که بسیار حساس است، عبور می‌کند. بعد از پاکسازی مریوان، گروه‌های ضدانقلاب برای تداوم شرارت در منطقه، پایگاه‌های اصلی خود را در روستای دزلی مستقر کردند. آن‌ها برای ممانعت از ورود رزمندگان به این روستا، در صخره‌های دو طرف جاده مواد منفجره کار گذاشتند تا به محض ورود نیروها، آن‌ها را منفجر کنند و مانع ورود رزمندگان به دزلی شوند. علاوه بر این، وجود عناصر نفوذی ضدانقلاب در مریوان، موجب آگاهی نیروهای شورشی از هرگونه تحرک رزمندگان می‌شد.

احمد متوسلیان در ارتباط با منطقه دزلی چنین روایت می‌کند:

«منطقه دزلی در زمان رژیم شاه کلاً دوبار از دست این گروه‌ها گرفته شده بود و این دو بار، در آن دوران، به عنوان وقایع تاریخی در کتیبه مسجد جامع سنندج ثبت گردیدند. پشت روستای دزلی را ضدانقلابیون برای خودشان دژی محسوب می‌کردند. آن‌ها تمام صخره‌های مشرف بر مسیر مزبور را با دینامیت و تی.ان.تی تله‌گذاری کرده بودند. همین

مسأله باعث اهمیت استراتژیک دزلی و پرویی و گزافه‌گویی فراوان ضدانقلاب در تبلیغات مسموم آنان شده بود. به عنوان مثال، در یکی از اعلامیه‌های گروهک دمکرات، چندی پس از آزادسازی مریوان، شورشیان شکست مفتضحانه خود را نوعی عقب‌نشینی تاکتیکی بیان کرده و نیروهای انقلاب را به زورآزمایی و نبرد در دزلی دعوت کرده بودند.^۱

احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان در دی ۱۳۵۹، با اجرای عملیات فریب، شبانه همراه ۲۰۰ نفر از نیروهای بسیجی و پیشمرگان مسلمان گرد، به طرف غرب مریوان حرکت کردند، اما بعد از دور شدن از شهر و پایان عملیات فریب، مسیر خود را به طرف جنوب و روستای دزلی تغییر دادند و با عبور از ارتفاعات منطقه، در ۴ دی ۱۳۵۹ کوه‌های مشرف به دزلی را تصرف کردند. نیروهای سپاه مریوان، در سحرگاه که شورشیان در خواب بودند، به پایگاه‌های آنها حمله و در غافل‌گیری کامل، مقرهای گروه‌های دمکرات، کومله و چریک‌های فدایی را تصرف کردند.

امین عبدی سروآباد، یکی از پیشمرگان کرد مسلمان، در

۱. آذرخش مهاجر، ص ۱۰۹

مورد عملیات آزادسازی دزلی چنین می‌گوید:

«منطقه اورامان، به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و صعب‌العبور بودن، جزو مناطقی است که رزمندگان اسلام برای پاکسازی آن زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شدند. در اواخر سال ۱۳۵۹ طرح پاکسازی دزلی و روستاهای مجاور آن توسط عثمان فرشته و احمد متوسلیان و عده دیگری از فرماندهان آماده شد.

شهید عثمان فرشته یک گروه ۹۰ نفری از پیشمرگان و برادران پاسدار را انتخاب کرد و طبق اصول و تاکتیک‌های خاص جنگ‌های چریکی، این گروه را سازماندهی کرد. برف فراوانی آمده بود؛ چنان‌که در بعضی نقاط، ارتفاع برف به یک‌ونیم متر می‌رسید. مسیر حرکت هم بسیار سخت بود. برای این‌که بتوانیم روستای دزلی را کاملاً دور بزنییم و به محاصره درآوریم، باید از کوه‌های مرتفع نماژ، سیانه و دوله‌ناو عبور می‌کردیم. سوز سرمای کوهستان تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد. ارتفاع برف به حدی بود که نفس همه را گرفته بود؛ اما با وجود تمام این شرایط سخت و نامساعد، رزمندگان اسلام روحیه بالایی داشتند و بالاخره

پس از طی مسافتی طولانی، ساعت چهار صبح دزلی را به محاصره درآوردیم. ضدانقلاب پس از سه ساعت مقاومت، مجبور شد روستا را ترک کند و ما همزمان روستای دزلی و درکی را پاکسازی کردیم و پرچم مقدس جمهوری اسلامی را برفراز قله مرتفع آن به اهتزاز در آوردیم.^۱

مجتبی عسگری نیز که از یاران حاج احمد متوسلیان بوده، دربارهٔ این عملیات گفته است:

«پیغام رسید که حاج احمد متوسلیان از کلیهٔ نیروها خواسته تا غروب آفتاب خودشان را به پشت ایستگاه رلهٔ صداوسیما مریوان برسانند. کل نیروها که جمع شدند، دیدیم می‌شویم ۲۰۰ نفر بچه‌های سپاه و پیشمرگان مسلمان گرد. بعد در قالب یک ستون نظامی، همراه برادر احمد حرکت کردیم. بین راه هر چه پرسیدیم مقصد کجاست، از جواب طفره رفت. بعد از دو سه ساعتی، دیدیم داریم به طرف خاک عراق می‌رویم. برادر احمد دستور توقف ستون را صادر کرد و بعد گفت: «برادران، لازم است

۱. روزهای سبز کردستان؛ خاطرات جمعی از پیشمرگان مسلمان کرد، محمد فائق فرجی، تهران، صریر، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶

مطلبی را به شما توضیح بدهم. ما به حول و قوه الهی قرار است دزلی را بگیریم.»

همگی تعجب کردیم؛ مسیری که آمده بودیم، ۱۸۰ درجه مخالف جهت دزلی بود. یکی از بچه‌ها گفت: «برادر احمد، این راهی که ما آمده‌ایم، کجا به دزلی می‌رسد؟ تازه، شما امکانات ما را در نظر نگرفته‌اید.»

احمد با یک طمأنینه گفت: «به خدا توکل کنید. هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.»

از نو دستور حرکت داد و راهی شدیم. ساعت ۷/۳۰ شب بود که رسیدیم روی ارتفاعات اورامان. نگو با تدبیر احمد، ما این ارتفاعات را دور زده‌ایم و بدون کوچکترین خطری، رسیده‌ایم بالای قلّه مشرف به دزلی؛ بدون آن که حتی رنگ آن معبر مرگبار را هم دیده باشیم. احمد طوری برنامه‌ریزی کرده بود که هر کس ستون نیروهای ما را در راه می‌دید، فکر می‌کرد هدف ستون‌کشی احمد از مربوان، حمله به عراق بوده. بعد گفت: «برادران، نگاه کنید! پایین این ارتفاع، زیر پای شما دزلی قرار گرفته.»

بعد هم بلافاصله ضمن تماس بیسیم با توپخانه ارتش،

درخواست اجرای آتش کرد. با اصابت سومین گلوله توپ، ریختیم داخل دزلی و آن جا را به صورتی برق آسا و بدون درگیری تصرف کردیم. جالب این جا بود که در همین لحظات، دیدیم صدای بوق ماشین می آید. به دستور برادر احمد، من و یکی از بچه ها کنار جاده مستقر شده بودیم. دیدیم از دور، یک کامیون کمپرسی، تخت گاز دارد می آید و لاینقطع بوق می زند. نگو ضدانقلاب وقتی فهمید در دزلی درگیری شروع شده، این کامیون را برای رساندن ادوات خمپاره و تقویت نیروهایش راهی دزلی کرده. با رسیدن کامیون به نزدیکی ما، ترمز کرد. آن برادر ما، از رکاب ماشین بالا رفت و گفت: «چه خبرته بابا! چرا این قدر بوق می زنی؟!»

راننده که از دموکرات ها بود، به هوای این که ما هم از خودشان هستیم، توقف کرده بود؛ تا لباس فرم آن بنده خدا را دید، پشت فرمان کمپرسی از ترس غش کرد. بار این کامیون، چند قبضه خمپاره انداز، یک قبضه کالیبر ۵۰ و مهمات زیادی بود که به دست ما افتاد. بدون تعصب می گویم، کاری که احمد با فتح دزلی انجام داد، بیشتر به یک معجزه شبیه بود.^۱

۱. خبرگزاری فارس www.farsnews.com

پس از اين عمليات، آزادسازى ديگر مناطق نيز صورت گرفت كه آزادسازى سروآباد و منطقه ژاوه رود غربى (بين شهرهاى سنندج و مريوان)، آزادسازى منطقه سارال و خورخوره (بين شهرهاى ديواندره، سنندج و مريوان) و آزادسازى محور سروآباد - مريوان از آن جمله است. عباس برقى دربارهٔ عمليات محور سروآباد - مريوان گفته است:

«دو تا جادهٔ ارتباطى هست كه سنندج را به مريوان وصل مى‌كند. يكي جادهٔ سنندج - گاران به مريوان كه يكي دو ماه بعد از آزادسازى شهر مريوان تردد در آن آزاد شد. ديگرى جاده‌اى بود كه از سنندج مى‌آمد به سمت روستاى تاريخى نِگَل و از نِگَل مى‌رفت سمت سروآباد و از آن جا مى‌رسيد به مريوان. اين جاده كه نسبت به جادهٔ سنندج - گاران پهن تر بود و رفت و آمد در آن راحت تر انجام مى‌گرفت، دست ضدانقلاب بود. اواسط تير ۱۳۶۰ احمد متوسليان و تيمسار جمالى فرمانده لشكر ۲۸ كردستان و سرهنگ نخعى فرمانده تپ ۳ لشكر ۲۸ ارتش در مريوان، تصميم گرفتند تا با پشتيبانى آتش توپخانه و پوشش هوايى ارتش و استفاده از نيروهاى پيادهٔ سپاه و بسيج، عملياتى

جهت آزادسازی این جاده انجام بدهند. اما چند روز مانده به زمان عملیات، تیمسار جمالی به دلایلی اعلام می‌کند ارتش نمی‌تواند مأموریت پشتیبانی این عملیات را انجام دهد. به همین دلیل، احمد هم از قید اجرای این عملیات می‌گذرد و آن را به بعد موکول می‌کند.

اوایل مرداد همان سال، چند روزی بود که برادر احمد در مریوان حضور نداشت. در همین ایام، آقایان حمید سالکی و عثمان فرشته از فرماندهان پیشمرگان مسلمان کرد منطقه مریوان، پیشنهاد آزادسازی جاده سروآباد را ارائه دادند و از بنده به عنوان مسؤول قبضه‌های ادوات و علی میرکیانی مسؤول واحد تسلیحات سپاه مریوان، قول گرفتند که اگر خوب از آن‌ها پشتیبانی شود، این عملیات را با موفقیت انجام خواهند داد.

عملیات موردنظر حوالی دهم مرداد ۱۳۶۰، با طرحی که عثمان فرشته تهیه کرده بود، آماده‌ی اجراء شد. طبق این طرح، گردان تحت‌امر حمید سالکی و عثمان فرشته، به همراه بچه‌های سپاه و بسیج، به استعداد دو گردان، رفتند و سروآباد را دور زدند و از طریق ارتفاعات مشرف به آن، وارد

روستای سروآباد شدند و مقر حزب دموکرات کردستان را به تصرف خودشان درآوردند.

فردای آن روز، عملیات را به سمت نِگِل ادامه دادند. روز دوم عملیات بود که احمد متوسلیان خودش را به منطقه رساند. او نگران بود که ما تا رسیدن مان به سروآباد، حتماً تلفات زیادی داده‌ایم. وقتی متوجه شد که سروآباد فقط با یک شهید آزاد شده، خیلی خوشحال شد و شخصاً فرماندهی عملیات را برعهده گرفت.

از طرف دیگر، وقتی خبر این پیشروی به بچه‌های سپاه سنندج رسید، آن‌ها هم از طریق جاده سنندج پیشروی کردند و در نِگِل به نیروهای ما ملحق شدند. به این ترتیب، جاده مربوان - سروآباد به سنندج آزاد شد.»^۱

۴ فصل چهارم

مَریوان در یکی از نقاط مهم مرزی غرب کشور قرار دارد. پَنجُوین، شهر کوچکی در استان سلیمانیه عراق، در شمال غرب این شهر قرار دارد. پنجوین در ۱۰۵ کیلومتری شمال خاوری شهر سلیمانیه، ۷۴ کیلومتری حلبچه و در نزدیکی مرز ایران قرار گرفته است. این شهر با جمعیتی نزدیک به ۲۰ هزار نفر، در کوهپایه فلات «شانی حاج شیخ» جای گرفته و از سه سو توسط این فلات دربر گرفته شده است.

روستاهاى بابوهه و برده‌رشه در شهرستان مربوان ايران روبه‌روى پنجوين قرار گرفته‌اند. شهر پنجوين مركز شهرستان پنجوين است. اين شهرستان از سه بخش به نام‌هاى مركزى، گرمك و نالپاريز تشكيل شده است. شهر پنجوين در دشت شيلر قرار گرفته كه بلندى‌هاى مشرف بر آن، پنجوين يا زله ناميده مى‌شود. دشت شيلر با فرورفتگى خاص خود، واقع در مرز دو كشور ايران و عراق و در حد فاصل دو شهر مربوان و بانه قرار دارد. از جمله مهم‌ترين ارتفاعات اين منطقه: سورن، سوركوه و كانى‌مانگا است كه دهانه دشت شيلر را تشكيل مى‌دهد.

بلندى‌هاى قوچ‌سلطان، بلندى‌هاى راهبردى در جنوب شهر پنجوين و شمال غربى شهرستان مربوان است. بلندترين قله آن، موسوم به كله‌قندى «دولبه توتمان» بر كل نوار مرزى مربوان - پنجوين اشرف دارد. به دليل قرار گرفتن ارتفاعات قوچ‌سلطان بر روى نقطه پيوستن خاك عراق به ايران و اشرف ديد و تسلط كامل بر كل منطقه، در آغاز تجاوز ارتش عراق به خاك ايران، براى هر دو طرف جنگ اهميت بسيارى داشت.

هجوم سراسری ارتش عراق به مرزهای ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. در روزهای آغازین هجوم دشمن، استان کردستان فقط هدف حملات هوایی قرار گرفت. عدم توجه به فعالیت‌های نظامی دشمن در مرزهای غربی و همچنین کارشکنی برخی از عوامل خودفروخته داخلی باعث گردید که نیروهای دشمن، به راحتی و بدون هیچ مزاحمتی، با راهنمایی و کمک احزاب خائن، وارد خاک ایران شوند و عوارض حساس مرزی را تصرف کنند.

نقاط مرزی که در امتداد مرز شهر مریوان به تصرف ارتش عراق درآمد، نقاط مرتفع بیاره و هانی‌گرمله بود. عوامل اطلاعاتی و دیده‌بانان عراق، به داخل شهر نوسود و روستای نودشه و دیگر نقاط بخش نوسود نفوذ کرده بودند و حرکات نیروهای نظامی کشور را تحت نظر داشتند. حتی بعضی بر این باور بودند که عناصر دیده‌بان عراق، با هدایت ضدانقلاب، به ارتفاعات شرق رودخانه سیروان نیز نفوذ کرده‌اند. تمرکز آتش توپخانه عراق بر روی یگان‌ها و پایگاه‌های ما، این نظریه را تأیید می‌کرد.

در این زمان، نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی هنوز

در پشت رودخانهٔ سیروان متوقف بودند و موفق به درهم شکستن مقاومت ضدانقلاب نشده و درگیری نزدیک با ارتش عراق نداشتند. سه ماه پس از آغاز جنگ، یعنی در آذر ۱۳۵۹ و پس از آن، رزمندگان برای توسعهٔ امنیت داخلی، نبردهای موفق‌تری را در کردستان انجام دادند. متجاوزان بعضی، ارتفاعات مرزی مربوان را اشغال کرده بودند و سپس دامنهٔ اشغال را تا ارتفاعات مرزی سقز و بانه گسترش دادند. این در حالی بود که فعالیت گستردهٔ گروه‌های ضدانقلاب، موانع متعددی برای نیروهای ایران ایجاد کرده بودند و رزمندگان برای مقابله با متجاوزان عراقی، می‌بایست این موانع را پشت سر می‌گذاشتند.

نیروهای خودی نمی‌توانستند تجاوز عراق را بی‌پاسخ بگذارند و نمی‌خواستند با تمرکز بر سرکوبی نیروهای ضدانقلاب، از مقابله با تجاوز ارتش عراق غافل شوند؛ به ویژه آن‌که مناطق داخلی کردستان به طور نسبی پاکسازی شده بود و نیروهای ضدانقلاب به نیروهای ارتش عراق نزدیک شده بودند و با همکاری یکدیگر علیه نیروهای خودی می‌جنگیدند.

در این وضعیت، ضربه به نیروهای ضدانقلاب، علاوه بر آن که به توسعه امنیت داخلی می‌انجامید، مانع گسترش و نفوذ ارتش عراق می‌شد. به همین دلیل، نیروهای خودی استراتژی تعقیب ضدانقلاب و تنبیه متجاوز را انتخاب کردند و هجوم سراسری عراق را بی‌پاسخ نگذاشتند.

پس از اولین حمله هوایی عراق به شهر سنندج، احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان، درصدد پاسخ برآمد و تیم سه نفره‌ای را مأمور کرد تا به داخل خاک عراق رفته و گرای (مختصات مکانی) پادگان پنجوین را ثبت کنند. آن‌گاه با مشخص کردن گرای پادگان دشمن، توپخانه خودی، پادگان پنجوین را گلوله‌باران کرد. این اقدام بعد از ظهر اول مهر ۱۳۵۹ انجام شد و خسارت فراوانی به ساختمان‌های این پادگان و نیروهای ارتش عراق وارد کرد. به روایت یکی از هم‌زمان واحد ادوات سپاه مریوان:

«ظهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، دو فروند هواپیمای جنگنده، با سرعت زیاد و ارتفاع کمی از روی شهر مریوان گذشتند. این مسأله باعث وحشت مردم شهر شده بود. بعضی‌ها می‌گفتند هواپیماها عراقی‌اند و بعضی هم باور

نمی‌کردند، می‌گفتند لابد هواپیماها خودی بوده‌اند. ساعت ۲ دیدیم اخبار رادیو اعلام کرد تهران و چند شهر دیگر توسط هواپیماهای عراقی بمباران شده‌اند.

این مسأله خیلی برای برادر احمد ثقیل بود که هواپیماهای عراق، روی مربوان بروند و شهرهای بی‌دفاع ما را بزنند. فردای آن روز، به دستور برادر احمد، قرار شد برویم گرای پادگان پنجوین عراق را بگیریم تا توپخانه ارتش آن‌جا را بکوبد. بنده، همراه شهدای عزیزمان مهندس یوسف کابلی و علیرضا ناهیدی، راهی این مأموریت شدیم. بعد از ظهر همان روز اول مهر، به واسطه گراگیری دقیق برادران کابلی و ناهیدی، توپخانه ارتش شروع به اجرای آتش کرد و آتش سنگین ایران، مستقیم روی پادگان پنجوین ریخته شد. این ابتکار برادر متوسلیان، در واقع اولین اقدام تلافی‌جویانه نیروهای مسلح ایران در قبال تجاوز سراسری ارتش عراق به خاک ایران بود.^۱

ارتش عراق مرزهای شمالی مشترک با ایران را به سپاه یکم خود سپرده بود و در نتیجه، مرزهای استان کردستان

۱. آذرخش مهاجر، ص ۱۲۷

نیز در محدودهٔ مأموریت این سپاه بود. سپاه یکم عراق، ماه‌ها قبل از آغاز جنگ، در این منطقه مستقر شده بود و ضمن حمایت و پشتیبانی از گروه‌های تجزیه‌طلب در کردستان، مناطق مرزی ایران را به دقت شناسایی و با بهره‌گیری از این گروه‌ها، آمادگی لازم برای اقدام تجاوزکارانه در مرزهای ایران به دست آورد. اما تجاوز زمینی ارتش عراق به مرزهای استان کردستان، بعد از تثبیت مواضع در مناطق جنوبی و غربی ایران انجام شد.

سپاه یکم ارتش عراق، با به‌کارگیری ۴ گردان از لشکر ۴ پیادهٔ کوهستانی سپاه دوم، در ۲۷ آذر ۱۳۵۹ به ارتفاعات غرب مریوان هجوم آورد؛ و بعد از یک هفته موقعت خود را تثبیت، و نوار مرزی ایران در غرب مریوان را تصرف کرد. در پی اشغال مناطق مرزی استان کردستان، بلافاصله رزمندگان با کمک نیروهای محلی، برای فشار به دشمن، سلسله عملیاتی را اجرا و با اعزام تیم‌ها و گروه‌های نفوذی به خاک عراق، پشت جبههٔ دشمن را ناامن کردند.

یکی از هم‌زمان شهید بروجردی که در اوایل جنگ به جمع یاران شهید متوسلیان پیوسته، در ارتباط با طرح عملیات‌های مذکور می‌گوید:

«روز شانزدهم آذر ۱۳۵۹، برادر احمد به ستاد منطقه ۷ سپاه کشوری در کرمانشاه آمد. آن روزها بنده علاوه بر آن که مسؤول دفتر برادر بروجردی فرمانده منطقه ۷ بودم، به تشویق ایشان، کارهای شناسایی هم در جبهه‌های کانی‌سخت، شورشیرین و... انجام می‌دادم.

آن روز حاج‌احمد و بروجردی حدود یک ساعت پشت درهای بسته با هم جلسه داشتند. جلسه آن‌ها که تمام شد، برادر احمد رو کرد به بروجردی و گفت: «این برادر را از ستاد آزاد کنید، حکم انتقالش را هم بزنید. سایر برنامه‌هایش را خودم ردیف می‌کنم.»

بعد جلو آمد و با نهایت محبت گفت: «برادر سعید، ما طرح یک عملیات بزرگ در غرب را آماده کردیم. به حول و قوه خدا، می‌خواهیم با استعداد یک تیپ، خودمان را از یک محور به تنگه روکان و کانی‌مانگا، و از محور دیگر به شهر سیدصادق عراق برسانیم. شما خودتان را آماده کنید تا ان شاء الله برویم و راه‌های آن‌جا را شناسایی کنیم. درست است که نیرو کم داریم، اما توکل ما بر خداست.»^۱

۱. به نقل از سعید قاسمی. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: مصاحبه با سعید قاسمی، مصاحبه‌کننده حسین بهزاد، مجله سوره، شماره ۳۰، دی و بهمن ۱۳۸۵

نیروهای عراقی در اولین هجوم زمینی به شمال غرب کشور، ارتفاعات دالانی و دزلی را که در جنوب غرب مریوان واقع شده‌اند، اشغال کردند. با این اقدام، تردد نیروهای ضدانقلاب به ایران و عراق تسهیل شد. علاوه بر این، ارتش عراق این گروه‌ها را برای ایجاد ناامنی بیشتر در کردستان ایران، تجهیز و پشتیبانی می‌کرد. برتری ارتش عراق در این منطقه و حمایت آن‌ها از نیروهای ضدانقلاب، نگرانی نیروهای خودی را از احتمال افزایش تحرک گروه‌های ضدانقلاب بیشتر می‌کرد. به همین دلیل، فرماندهان سپاه و ارتش تصمیم گرفتند عملیاتی را با همراهی پیشمرگان مسلمان کرد طراحی و اجرا کنند.

عملیات آزادسازی دالانی و دزلی در ساعت ۲ بامداد ۶ دی ۱۳۵۹ آغاز شد و رزمندگان سپاه اسلام در مدت سه روز نبرد، این دو ارتفاع را آزاد کردند و به تبع آن بر شهر خرمال و جاده خرمال - سیدصادق - حلبچه مشرف شدند. گفتنی است این عملیات در فصل زمستان و در شرایطی انجام شد که نیروهای خودی تجهیزات و امکانات مورد نیاز را برای استقرار در این ارتفاعات نداشتند؛ بنابراین مجبور

شدند به ارتفاعات مله‌خور عقب‌نشینی کنند. اما پس از پایان فصل زمستان، دوباره به این ارتفاعات بازگشتند. هنوز یک روز از استقرار مجدد رزمندگان روی ارتفاعات دالانی نگذشته بود که دشمن با یک گردان نیروی مخصوص و چند صد مزدور از گروه‌های ضدانقلاب، برای بازپس‌گیری ارتفاع دالانی پاتک را آغاز کرد. این هجوم زمانی انجام شد که فقط ۱۰ نفر از نیروهای پاسدار روی این ارتفاع مستقر بودند. با وجود این، مقاومت سرسختانهٔ مدافعان روی ارتفاع، تلفات سنگینی به نیروهای عراقی و افراد ضدانقلاب وارد کردند و آن‌ها توانستند ارتفاعات دالانی و دزلی را پس بگیرند.

کوه قوچ‌سلطان در غرب مربوان و در نزدیکی مرز عراق واقع شده و بلندترین قلهٔ آن دولبه توتمان است که ۲۱۰۵ متر ارتفاع دارد. ارتش عراق با اشغال این ارتفاع، بر دشت مربوان و جادهٔ مربوان - باشماق مسلط شد و همهٔ فعالیت رزمندگان را در این منطقه زیر نظر گرفت، اما هنوز دشمن موقعیت خود را تثبیت نکرده بود که نیروهای خودی تصمیم گرفتند ارتفاع قوچ‌سلطان را آزاد کنند. رزمندگان

اسلام که در اولین عملیات خود موفقیتی کسب نکردند، اما در عملیات‌های بعدی توانستند این ارتفاع را آزاد کنند. اولین عملیات در سپیده‌دم یکم دی ۱۳۵۹ انجام شد که نیروهای سپاه مریوان و تیپ ۳ مریوان از لشکر ۲۸ ارتش، به ارتفاع قوچ سلطان و قلنجان حمله کردند. در این عملیات، ۵۱ نفر از نیروهای دشمن کشته و ۶۰ نفر مجروح شدند. همچنین یک نفر اسیر شد. نیروهای خودی نیز حداقل با ۸ شهید به مواضع قبل از عملیات بازگشتند.

دومین عملیات در یکم فروردین ۱۳۶۰ آغاز شد. در این عملیات، ۱۰۰ نفر از نیروهای ارتش به فرماندهی (شهید) سرگرد رسول عبادت از روبه‌رو و ۲۰۰ نفر از نیروهای سپاه به فرماندهی احمد متوسلیان، ضمن دور زدن دشمن، از پشت به نیروهای عراقی یورش بردند و پس از چهار روز نبرد، ارتفاع قوچ سلطان را آزاد کردند و بر پادگان پنجوین مسلط شدند.

سومین عملیات در ۵ خرداد ۱۳۶۰ اجرا شد که نیروهای سپاه و ارتش، با حمله به دشمن، ارتفاعات باشماق و گودخزینه و روستاهای مرانه و بایوه را آزاد کردند.

بدین ترتیب، منطقه اشغال شده غرب مربوان آزاد شد و آخرین پاتک عراق که در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ اجرا شد، ناکام ماند.

احمد متوسلیان، چند و چون حماسه فتح ارتفاعات قوچ سلطان، از طرح ریزی تا پایان نبرد را این گونه روایت می کند:

«حدود ۹ ماه پس از هجوم دشمن، ما آمدمیم برای حمله مجدد به قوچ سلطان یک طرح طراحی کردیم. در جریان شناسایی مجدد منطقه، دیدیم ارتش عراق نیروهای خود را در چهار منطقه مرانه، بیاره، گودخزینه و قوچ سلطان مستقر کرده است. به یاری خدا، طرح عملیات را تکمیل کردیم و قرار شد که یک گروهان از ارتش، به همراه تجهیزات خود به طرف قوچ سلطان برود و برادران سپاه هم که جمعی گردان چهارم سپاه تهران بودند، ضمن عبور از قلب مواضع دشمن، از پشت سر و از راه تدارکاتی عراق جلو بیایند. در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۶۰، یک شب قبل از حمله، جلسه هماهنگی مشترک سپاه و ارتش را برگزار کردیم. در آن جا من گفتم: «باید موشک تاو هم بیاید که اگر زرهی عراق وارد عمل شد، موشک تاو آن ها را بزند.»

سرگرد عبادت گفت: «موشک تاو نمی‌خواهد.»

من گفتم: «نه! آوردن تاو لازم است.»

به هر حال، قدری بین ما جروبحث پیش آمد. من گفتم:

«جناب سرگرد، دفعه قبل نیروهای شما آن‌چنان که باید

عمل نکردند و در نتیجه عملیات ۹ ماه به تأخیر افتاد.»

ایشان با کمال شجاعت و شهامت گفت: «این بار من

اولین نفری هستم که داخل سنگرهای عراقی می‌رود تا

دیگر کسی برایم گرگ‌ری نخواند.»

ساعت ۸ شب جلسه ما خاتمه یافت. فقط یک ساعت

به آغاز حمله مانده بود؛ که این هم‌رمز عزیز ما (سرگرد

عبادت) آمد و گفت: «برادر احمد، حالا دیگر وقت آن است

که با هم وداع کنیم. ممکن است فردا من نباشم و یا شما

نباشید.»

خلاصه، با هم دیده‌بوسی کردیم و سرگرد عبادت با

نیروهایش از ارتفاعات بالا رفت. اولین نفری که دلیرانه به

طرف سنگر آتشبار عراق هجوم برد، سرگرد عبادت بود که

تیربارچی دشمن او را به رگبار بست و وقتی بالای سرش

رسیدیم، دیدم سه گلوله خورده و به شدت مجروح شده.

ما پیکر مجروح این افسر قهرمان را به عقب فرستادیم، اما متأسفانه جراحات شدید او باعث شد در اواسط جاده کرمانشاه، داخل آمبولانس به شهادت برسد.^۱

بچه‌های سپاه که از پشت به مواضع دشمن رخنه کرده بودند، حوالی ساعت ۴ صبح پای سنگر عراقی‌ها رسیدند. قرار بود مرحله اصلی عملیات با تهاجم هلی‌کوپترهای کبرای هوانیروز ارتش به مواضع دشمن شروع شود. به محض روشن شدن هوا، هلی‌کوپترها آمدند. همین جا لازم است ذکر از شجاعت بی‌نظیر خلبانان قهرمان هوانیروز داشته باشم. خلبانان ما تا فاصله بیست متری سنگرهای عراقی جلو می‌آمدند و راکت‌های خود را به سنگرها شلیک می‌کردند و بعد هم سنگرهای دشمن را با تیربارهای خودشان زیر آتش می‌گرفتند. وقتی کار هلی‌کوپترها تمام شد، بلافاصله ما به نیروها آرایش حمله دادیم، الله‌اکبر گفتیم و تهاجم نهایی آغاز شد.

صدای الله‌اکبر در همه جای ارتفاعات قوچ‌سلطان پیچیده

۱. پس از شهادت این افسر سلحشور ارتش، پادگان شهر مربوان به پاس رشادت‌ها و حماسه‌آفرینی‌های او در غرب کشور و خصوصاً نبرد قوچ‌سلطان، رسماً به نام «پادگان شهید رسول عبادت» نامگذاری شد.

بود. به محض شروع حمله، ۸۲ عراقی اسیر شدند و کمی بعد، شمار اسرا به ۱۷۰ نفر رسید. ناگفته نماند که تعداد زیادی از افسران دشمن هم به اسارت درآمدند. من از یکی از افسران پرسیدم: «چطور شد شما شکست خوردید؟» او گفت: «آن نعره الله اکبری که شما می کشیدید، ما گفتیم که حداقل با سه گردان به ما حمله کرده‌اید و آن حالت دویدن تهاجمی شما را که می دیدیم، گفتیم لابد این نیروی انبوهی است که دارد از ارتفاع بالا می آید. به همین خاطر تسلیم شدیم؛ و الا اگر می دانستیم که شما از حیث نفرات این قدر معدود هستید، هرگز تن به چنین ننگی نمی دادیم و تسلیم نمی شدیم!»^۱

عملیات محمد رسول الله (ص) نیز در منطقه عمومی مریوان - پاره به مرحله اجرا در آمد. طرح ریزی مقدماتی عملیات، از مهر سال ۱۳۶۰ توسط محمدابراهیم همت و احمد متوسلیان آغاز شده بود.^۲ در آذرماه همین سال، مقرر گردید که در وهله اول، یک رشته عملیات شناسایی

۱. آذرخش مهاجر، صص ۱۵۴ - ۱۵۲

۲. بنگرید به: مجله پیام انقلاب؛ گزارش میدانی نبرد محمد رسول الله (ص)، مصاحبه با محمدابراهیم همت، فرمانده سپاه پاره، سال سوم، شماره ۵۰، ص ۴۳

فشرده، با هدف ارزیابی منطقه به مورد اجرا در آید. این در حالی بود که تمامی مراحل توجیهی و هدایت مأموریت‌های اکتشافی، تحت نظارت مستمر احمد متوسلیان و همت انجام می‌گرفت.

در شامگاه پنج‌شنبه دهم دی ۱۳۶۰، آخرین جلسهٔ هماهنگی فرماندهان عملیاتی سپاهی و ارتشی محور جنوبی عملیات (جبههٔ نوسود) در گردنهٔ «مله‌هندو» برگزار شد. سروان علی عبدی بسطامی، افسر عملیات وقت در گروه رزمی ۱۳۹، در خاطرات خود از ماقع این نشست، آورده است:

«آخرین جلسهٔ هماهنگی بین سرگرد شاه‌مراد نقدی، فرمانده گروه رزمی ۱۳۹ و آقای همت فرمانده سپاه پاسداران پاوه، در پنج‌شنبه دهم دی، در خط مقدم تشکیل شد. این جلسه که در آن فرماندهان گروهان‌های تک‌وَر ارتش و سپاه و دیگر مسؤولین حضور داشتند، در داخل یک سنگر نسبتاً بزرگ در گردنهٔ مله‌هندو برگزار شده بود. در این کمیسیون شبانه که تا ساعاتی پس از نیمه‌شب به طول انجامید، ابتدا از وضعیت نیروهای خودی و دشمن

گزارش‌هایی ارائه شد و سپس مسیر حرکت، نحوه حرکت و طرز عمل یگان‌ها بر روی هدف برای انهدام دشمن مورد بحث و فحص قرار گرفت.^۱

غروب روز جمعه یازدهم دی ۱۳۶۰، فرمان آماده‌باش سراسری به نیروهای حاضر در منطقه عملیاتی مریوان - نوسود ابلاغ شد. احمد متوسلیان در جمع رزمندگان حاضر در عملیات چنین گفت:

«من چه بگویم؟ هر چه که بگویم، حتی به اندازه ذره‌ای از احساسات پاک شما، حق مطلب را ادا نکرده‌ام. مقصودم همین احساس پاک و ملکوتی شما است که موجب شد تا شما بر سر دوراهی تعیین سرنوشت خود، دوراهی زنده ماندن و بقا در این دنیا و شهادت و حیات ابدی، راه دوم را انتخاب کنید.

آری! شما شهادت را انتخاب کرده‌اید، ولی ای عزیزان، یک نکته را فراموش نکنید و آن این که هدف ما اعتلای اسلام است و شهادت صرفاً در حکم مُزد جهاد در راه این هدف است. از همان ابتدا، دنبال مُزد نروید و هدف

۱. عبور از سیروان، علی عبدی بسطامی، تهران، صریر، ۱۳۸۵، ص ۳۸۱

را فراموش نکنید! به خاطر داشته باشید که هر یک از شما سرمایه این مملکت هستید؛ روی فرد فرد شما حساب شده و شما هر کدام بازوی مسلح این امت هستید. شما هیچ کدام مال خودتان نیستید و به خودتان تعلق ندارید. پس در این حرکت و برای حفظ سرمایه‌های این مملکت، شما را به شجاعت، دلاوری، ایثار و در کنار آن، به هوشیاری سفارش می‌کنم؛ چرا که همه ما باید پاسخگوی موهبت الهی حیات و جان خودمان باشیم.»^۱

رزمندگان اسلام پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، به طرف اهداف تعیین شده حرکت کردند و پس از چندین ساعت راهپیمایی در مسیر ناهموار منطقه، در ساعت‌های اولیه بامداد ۱۲ دی‌ماه، با رمز مبارک «لاله‌الاله، محمد رسول الله» عملیات را آغاز کردند. در گزارش شهید حاج محمدابراهیم همت، شرح عملیات چنین آمده است:

«از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پایه

موضوع: گزارش مختصری از عملیات محمد رسول الله (ص)

۱. گزارش عملیات محمد رسول الله (ص)، نشریه امید انقلاب، سال اول، شماره ۲۴،

عملیات محمد رسول الله(ص) که پس از عملیات مطلع الفجر در غرب کشور در محورهای پاوه - نوسود - مریوان در تاریخ ۶۰/۱۰/۱ انجام گرفت، طرح آن توسط سپاه پاوه و مریوان و ارتش مشترکاً ریخته شد. این عملیات در محور مریوان توسط دو گردان سپاه و یک گردان ۱۸۷ ارتش و در محور پاوه، دو گردان سپاه و یک گردان ارتش ۱۳۹ انجام شد، که البته توپخانه مریوان و پاوه و هوانیروز و پوشش هوایی نیروی هوایی نیز پشتیبانی کرد. هدف‌های این عملیات در قسمت مریوان، ارتفاعات شنگادور - ترانی - دره‌تاریک - جانباز - و روستاهای هانی‌گر محله و بیاره عراق بود. در قسمت پاوه ارتفاعات کل‌هرات - سرنی - کاوچرال - قبرستان نوسود و شهر طویله عراق و پاکسازی شهر نوسود و روستاهای شیخان - شوشمی بالا و پایین بود.

یک ماه قبل از عملیات، نیروها به منطقه وارد شده و پس از شناسایی منطقه و آموزش‌های لازم، در صبح ۶۰/۱۰/۱۲ با کلمه رمز لا اله الا الله، محمد رسول الله(ص) عملیات شروع شد. گروه‌های ارتش، سپاه و یک گروهان ژاندارمری در یکدیگر ادغام شده بودند. عملیات ساعت ۵ صبح در تاریکی هوا

شروع شد. نیروها در همان لحظات اول ۵۰ درصد هدفها را تصرف کردند و در هدف های دورتر درگیری به شدت ادامه یافت. در کل هرات، سرنی و دره تاریک به علت فاصله زیاد و بلندی ارتفاع، نیروهای ما تا ساعت چهار بعدازظهر نتوانستند قله ها را تصرف نمایند. لیکن وارد شهر طویله شدند و با انهدام سه تانک و با کشتن عدهای سربازان مزدور عراقی و به اسارت گرفتن عدهای دیگر، برگشتند. در این عملیات حدود ۱۰۰۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و ۵۰۰ نفر زخمی و ۲۰۰ نفر در دو محور به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند و مقدار زیادی غنیمت از اسلحه های سبک و سنگین به دست نیروهای ما افتاد.

این عملیات به علت این که جاده تدارکاتی در هدفهای یاد شده وجود نداشت و کوههای سختی که نیروها در پیش داشتند، سه قله مهم هرات - سرنی - دره تاریک سقوط کرد و بنا به دستور فرمانده عملیات، ساعت پنج بعدازظهر ۶۰/۱۰/۱۲ نیروها به پایگاه خود برگشتند که البته اثر تبلیغی و سیاسی آن خیلی خوب و مفید بوده است. در این عملیات، یک تیپ ۱۱۶ گارد مرزی و چند گروهان مأموریتی نیروهای بعثی به کلی منهدم گردید. همچنین در

این عملیات حدود ۵۰ نفر از افراد سپاه پاوه و مریوان شهید و تعداد ۹۵ نفر زخمی گردیدند و حدود ۴۰ نفر از برادران ارتش شهید و تعداد ۶۰ نفر از آن‌ها زخمی شدند. به امید برقراری حاکمیت الله و قرآن در سراسر گیتی و به امید زیارت کربلا و قدس. فرمانده سپاه پاسداران انقلاب پاوه، از طرف حاج ابراهیم همت.^۱

عملیات محمد رسول الله(ص)، اگر چه در رسیدن به هدف اصلی طراحان آن، یعنی انحراف اذهان فرماندهان ارتش بعث از جبهه طریق‌القدس و کمک به تثبیت فتح‌الفتوح بستان، قرین موفقیت گشت، اما سختی‌ها و رنج‌های این نبرد زمستانی، در یاد شرکت‌کنندگان در عملیات باقی است. هر چند مدتی بعد، عمده فرماندهان و رزمندگان این عملیات به جبهه جنوب رفتند و به یاد این عملیات به یاد ماندنی، تیپ ۲۷ محمد رسول الله(ص) را تشکیل دادند که به یکی از قدرتمندترین یگان‌های خودی در سال‌های بعدی جنگ تحمیلی مبدل گشت.

۱. سایت مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس <http://hdrdc.ir>، به نقل از سند شماره ۷۰۳۹ اسناد نظامی، ۲۱ فروردین ۱۳۶۱، آرشیو مرکز اسناد

○ فصل پنجم

پیشرفتگی شیلر در خاک ایران، واقع در شمال مریوان و جنوب بانه واقع شده است. این پیشرفتگی، در تعیین حدود مرز ایران و عراق، جزو قلمرو کشور عراق منظور شده است. این منطقه بین بانه و مریوان، به عمق حدود ۵۰ کیلومتر و عرض متوسط حدود ۱۵ کیلومتر، به صورت یک پیکان، در قسمت قلمرو کشور ایران فرو رفته است. به نحوی که ارتباط مستقیم نقاط مرزی ایران، در این قسمت قطع شده و برای برقراری ارتباط جاده‌ای بین مناطق شمالی و جنوبی این پیشرفتگی، لازم است قوسی بیضی‌شکل به طول قریب

۸۰ کیلومتر طی شود. مثلاً مسافت جاده‌ای بین مریوان و بانه، با عبور از داخل این پیشرفتگی، حدود ۶۰ کیلومتر است. در حالی که با دور زدن این قوس، مسافت جاده بین دو شهر یاد شده، حدود ۱۲۰ کیلومتر می‌باشد.

بررسی منطقه نشان می‌دهد که پیشرفتگی شیلا، از نظر شکل طبیعی زمین، ادامهٔ ارتفاعات جنگلی اطراف مریوان به سمت شمال تا حوالی بانه می‌باشد. رودخانهٔ شیلا که از ارتفاعات اطراف پیشرفتگی سرچشمه می‌گیرد، با ریزش آب سایر ارتفاعات مرزی در شمال و جنوب این پیشرفتگی، به تدریج تبدیل به رودخانهٔ همه‌فصلی قابل‌ملاحظه‌ای می‌گردد و از شرق به غرب، در داخل عراق جاری می‌شود؛ قسمتی از اراضی مزروعی کشور عراق را در استان سلیمانیه مشروب می‌سازد و به دریاچهٔ سد دوکان در غرب قلعه‌دیزه منتهی می‌گردد.

مناطق داخلی پیشرفتگی شیلا و همچنین تمام مناطق اطراف آن در قلمرو ایران و عراق، عموماً کوهستانی صعب‌العبور است که مناطق مسکونی مهم اطراف آن در داخل خاک ایران، شهر مریوان در جنوب و شهر بانه در

شمال پیشرفتگی قرار گرفته و مسافت جاده‌ای بین آن‌ها قریب ۱۲۰ کیلومتر است. در قلمرو کشور عراق نیز فقط شهر پنجوین در گوشه جنوب‌غربی این پیشرفتگی در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری خط مرزی قرار دارد.

عملیات والفجر ۴ در منطقه پنجوین و با هدف متصل کردن ارتفاعات سورن به سورکوه انجام شد. در صورت تحقق این هدف، تمام منطقه فرورفتگی شیلر به دست نیروهای خودی می‌افتاد و خط دفاعی جبهه خودی در این منطقه (دشت شیلر) کوتاه می‌شد و در به‌کارگیری نیرو صرفه‌جویی می‌گردید. همچنین راه ضدانقلاب از محور دشت شیلر مسدود شده و شهر مربوان از دید و تیر دشمن خارج می‌شد. علاوه بر این، شهر پنجوین و پادگان آن و پادگان گرمک به تصرف درآمده و نیروهای دشمن منهدم می‌شدند.

مهم‌ترین ارتفاعات منطقه پنجوین عبارتند از: سورن، سورکوه و کانی‌مانگا که دهانه شیلر را تشکیل می‌دهند. ارتفاع دیگر منطقه، زله است که به شهر پنجوین مشرف می‌باشد. این شهر در طول جنگ تحمیلی به منطقه‌ای

نظامی تبدیل شده و خالی از سکنه شده بود. دشمن با آگاهی از قصد رزمندگان برای حمله به این شهر، بخش عمده‌ای از آن را نیز منهدم کرده بود.

بر اساس طرح مانور، عملیات در دو مرحله، از دو محور بانه (در شمال منطقه شیلر) و مریوان (در جنوب منطقه شیلر) آغاز می‌شد. اهداف مرحله اول از محور بانه، تأمین ارتفاعات لری، گرمک و کنگرک، و از محور مریوان، ارتفاعات زله، مارو و خلوزه بود. در مرحله دوم نیز می‌بایست ارتفاعات سورن و کانی‌مانگا تصرف می‌شد و با تکمیل هدف‌های واسط عملیات، ارتفاع سورن به سورکوه وصل شده و هدف اصلی تحقق می‌یافت.

برای انجام این عملیات، هشت لشکر و دو تیپ پیاده از سپاه و یک لشکر پیاده از ارتش مأمور شدند. در مرحله اول، ۲۲ گردان از سپاه و سه گردان از نیروی زمینی ارتش، و در مرحله دوم، هفت گردان از سپاه و یک گردان از نیروی زمینی ارتش و در مرحله سوم، تنها ۲۵ گردان از سپاه وارد عمل شدند.

عملیات در ساعت ۲۴ شامگاه ۲۷ مهر ۱۳۶۲ با رمز

مبارک «یاالله، یاالله، یاالله» آغاز شد. در مرحلهٔ اول عملیات، به دلیل سرعت نیروها، ارتفاعات لری، گرمک، کنگرک در محور بانه و مارو، خلوزه یک، بلاله، سربلاله، تخم مرغی، سه درختی، پادگان گرمک، شهرک هرگنه و تپه شهدا در محور مریوان آزاد شد.

مرحلهٔ دوم، دو روز پس از مرحلهٔ اول آغاز شد و طی آن، ارتفاعات خلوزه ۲، کلو، هفت توانان، ارتفاعات اطراف پنجوین، یال شرقی ارتفاع زله، ارتفاعات ۱۶۷۲ شرق سنگ معدن در محور مریوان و شاخ نالشکینه در محور بانه تصرف شد و نیروهای خودی به طور کامل بر شهر پنجوین تسلط یافتند، اما به دلیل عدم سقوط کامل ارتفاع زله، تصرف کامل شهر میسر نشد.

شهید حسین خرازی فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، دو شب پس از عملیات در ارتفاعات سورن و در مراسم شهادت سیدمصطفی حسن زاده (مسئول اطلاعات عملیات این لشکر)، خطاب به نیروهایش چنین گفت:

«هدف بیشتر این شهادت‌ها، تربیت ما انسان‌های خاکی است. اگر در این شهادت‌ها خوب دقت کنیم، می‌بینیم

برای ما تربیت‌هایی است. در هر شهیدی، یک خصیصه‌ای است، یک اخلاق پسندیده‌ای است که اگر ما به آن تأسی کنیم، برای ما می‌تواند رهنمون و هدایت‌گر باشد. خداوند انسان‌هایی را انتخاب می‌کند که بیشتر دوست‌شان داشته باشد: *يحب الذين يقاتلون في سبيل صفاً كأنهم بنيان مرصوص*، و این شهدا و این برگزیدگان، همگی در مقام صبر و مجاهدت مشخص می‌شوند. قرآن کریم می‌فرماید *مپندارید کسانی که در راه ما جهاد کردند و شهید شدند، مرده‌اند، این‌ها حیات دارند، با شهادت خودشان به ما حیات می‌دهند. می‌بینیم که این‌طور هم هست.*

در جامعه اسلامی که ارزش‌های انسانی و اسلامی برای ما معیار است، این انسان‌ها آن‌طور که خدا آن‌ها را برمی‌گزیند، باید برای ما هم الگو باشند. اسلام و تاریخ، فداکاری این شهدای بزرگ را از یاد نخواهد برد. اگرچه این شهدا (کما این‌که امام هم فرمودند) در روی زمین گمنام هستند، ولیکن در آسمان‌ها این‌ها کرامت دارند و عظمت. عزت ما هم در همین شهادت‌ها و جراحت‌هاست.

ما، هم به شهادت و هم به این جراحت‌ها آزمایش می‌شویم و مؤمنین در این مرحله از آزمایش است که

میزان و گرایش به حق و صبرشان مشخص می‌شود که چقدر به حق و به خدا جداً وفادارند و گرایش دارند. شهدا در این صحنه و در این میدان، بهترین الگوها و بهترین علامت‌های راه و نمونه‌هایی هستند که این اهداف را در جامعه پیاده می‌کنند و با شهادت خودشان گواه می‌گیرند؛ خدا آن‌ها را بر ما گواه می‌گیرد: یتخذ منکم شهداء. حتی در مقام شهید هست که در روز قیامت، پیامبران هم برپا می‌شوند و می‌ایستند به احترام شهدا؛ و شهدا بدون جواب و سؤال می‌آیند، از جلوی همگی رد می‌شوند و اولین گروهی هستند که به بهشت خداوندی می‌رسند و در آن جا مقیم می‌شوند.

این‌ها همگی در اثر پاسداری و جا پای انبیاء گذاشتن و در خط انبیاء حرکت کردن و خود را منطبق با قوانین و معیارهایی که آن‌ها برای جامعه ما عرضه داشتند، می‌باشد. شهدا الگوهای انسانیت و انسان‌های وارسته‌ای هستند که خودشان را از وابستگی‌ها رهانیده‌اند و کلمه زیبا برای این شهدا گفته شده که: **شهید اوج رهایی از وابستگی هاست.**^۱

گرچه عملیات والفجر ۴ می‌بایستی در دو مرحله انجام می‌گرفت، ولی برای کامل کردن هدف‌ها، حدود سیزده روز بعد یعنی در ۱۲ آبان ۱۳۶۲، مرحله سوم این عملیات نیز انجام شد و طی آن، ارتفاعات استراتژیک شیخ‌گزنشین و شاخ‌تاجر از کانی‌مانگا به دست رزمندگان اسلام افتاد و در منطقه غرب ارتفاع کانی‌مانگا و چوارتا نیز نیروها دست به پیشروی زدند.

شهید علی صیاد شیرازی درباره مرحله پایانی عملیات گفته است:

«قرار بود در مرحله سوم عملیات، یگان‌های ارتش و سپاه از رودخانه قزلچه عبور کنند و ارتفاعات مهم کانی‌مانگا و سنگ معدن را به تصرف خود درآوردند. در قرارگاه، پیرامون مرحله سوم عملیات تبادل نظر کردیم. اکثر فرماندهان در نظر داشتند گردان‌ها را از رودخانه قزلچه عبور بدهند و مستقیم و یک‌باره به ارتفاعات کانی‌مانگا هجوم ببرند و بالای آن به یکدیگر ملحق شوند. صعود به قله‌های بلند کانی‌مانگا به آسانی میسر نبود. در گرماگرم بحث و گفت‌وگو بودیم. جلسه‌های مکرر داشتیم. فرصتی پیش آمد و گوشه سنگ خوابم برد.

در عالم خواب، امام خمینی را دیدم که به قرارگاه تشریف آوردند. مقابل ایشان صف کشیدیم. امام با همه فرماندهان ملاقات کردند. من در آخر صف، منتظر بودم و می‌خواستم در خلوت با ایشان صحبت کنم. وقتی امام مقابل من قرار گرفت، نتوانستم کلمه‌ای بیان کنم. قصد داشتم نگرانی‌ام را ابراز کنم. بعد از سلام و دیداری کوتاه، متوجه دیگر فرماندهان شدند. مجدد به سمت من برگشتند، سری تکان دادند و لبخندی زدند و فرمودند: «شما، کارتان درست می‌شود.»

این‌جا بود که آرامش پیدا کردم. بحث و بررسی همچنان ادامه یافت. طرح‌های زیادی بود و فرصت فرماندهان کم. سرانجام مرحله سوم عملیات والفجر ۴ شروع شد. نبرد در ارتفاعات کانی‌مانگا به اوج رسید. ارتفاعات شیخ‌گزنشین و شیخ‌تارجر به تصرف قوای خودی درآمد، ولی قلّه ۱۹۰۴ نه. یعنی بلندترین قلّه کانی‌مانگا در اختیار دشمن ماند و تنگه روکان و شهر پنجوین سقوط نکرد. لشکر ۲۷ در این مرحله نقش اساسی داشت. گردان‌هایش تازه‌نفس بودند و عده آن‌ها زیاد بود. برای تصرف ۱۹۰۴ تلاش فراوانی کردند.

عملیات به روز کشیده شد. و شبی دیگر و روزی دیگر. من در گرماگرم نبرد، از قرارگاه تاکتیکی لشکر ۲۷ در کنگرک به خط مقدم می‌رفتم و آخرین وضعیت خطوط را کنترل می‌کردم. روزی بین لری و کنگرک پرواز می‌کردیم که جنگنده‌های دشمن متوجه ما شدند. یکی از آن‌ها آماده حمله شد و به طرف ما شیرجه زد. راکت‌های آن طوری از کنار ما می‌گذشت که موج حرکت و انفجار آن‌ها هلی‌کوپتر ما را به لرزه می‌انداخت. سرهنگ خلبان، سرعت هلی‌کوپتر را به ۱۴۰ مایل در ساعت رساند و توانست ما را از مهلکه برهاند. شنیده بودیم که هلی‌کوپتر شهید کشوری به همین شیوه گرفتار شده بود. عملیات در چند مرحله ادامه پیدا کرد. نیروهای ما از جهات مختلف به قلّه ۱۹۰۴ حمله کردند. عملیات والفجر ۴ یک ماه طول کشید و قلّه ۱۹۰۴ سقوط نکرد و سرانجام صحنه نبرد بسته شد.^۱

شهید محمدابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) درباره عملیات والفجر ۴ چنین گفته است:

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد

«خیلی از عزیزان را در این عملیات از دست دادیم. خیلی از بچه‌های گمنام، شریف و به قول فرمانده دلاور تیپ عمار لشکر ما، شهید اکبر حاجی‌پور، «دریا دل» که گمنام به شهادت رسیدند. آنان خیلی عظمت داشتند. فقط خدا عظمت آن‌ها را می‌داند... برادرمان حاجی‌پور، فرمانده تیپ یک عمار، برادر مهدی خندان معاون این تیپ و حاج‌عباس ورامینی مسؤول ستاد لشکر، برادرمان نظام‌آبادی معاون گردان حمزه که از بچه‌های خوب بسیج بودند و برادر ابراهیم معصومی فرمانده گردان کمیل و برادر میرحمید موسوی معاون گردان مسلم‌بن‌عقیل و شهدای بسیج که همه‌شان سردار بودند و به فیض شهادت نائل آمدند. ما چاره‌ای نداریم جز این‌که مرد باشیم و راه این شهدا را ادامه دهیم.

در روایت است، اگر شما در جنگ شرکت کردید و برای شهادت رفتید، اگر شهید هم نشدید، اجر شهید را دارید. مواظب باشید این اجر را از بین نبرید. شما مثل شهید زنده‌اید. ان‌شاءالله بتوانید راه شهدا را محکم و پُر قدرت ادامه دهید. ما باید ثابت‌قدم باشیم. خدا شاهد است این

صحنه‌هایی که دارد از مقابل چشمان ما می‌گذرد، کمتر از صحنه‌های صدر اسلام نیست. در صدر اسلام، آقا اباعبدالله (ع) ۷۲ تن یار داشت. همه‌اش ۷۲ تن بودند که می‌روند شهید می‌شوند. الان چیز دیگری دارد اتفاق می‌افتد. صحنه‌ای از بچه‌های تخریب لشکر برایتان تعریف کنم. در مرحلهٔ دوم، رسیدند به سیم‌خاردار. یکی در گردان مالک، روی سیم‌خاردار می‌خوابد و می‌گوید: «پایتان را روی من بگذارید و رد شوید.»

بچه‌های بسیج پا روی پشتش می‌گذارند و می‌گذرند. او روی سیم‌خاردار می‌میرد. یک مین زیر شکمش منفجر می‌شود و شهیدش می‌کند. کسی این‌قدر عاشق؟ مگر عشق بدون شناخت می‌شود؟ عشق بدون شناخت معنا ندارد. در ارتش‌های دنیا، نیروهایی که عشق بدون شناخت دارند، می‌آیند و کُپ می‌کنند. از جایشان تکان نمی‌خورند. از گلوله می‌ترسند. این شناخت می‌خواهد که یکی روی مین بخوابد، سینه‌اش را بگذارد روی سیم‌خاردار تا دیگران از روی بدن او رد شوند. شوخی نیست. تا درک نباشد، نیت‌ها پاک نمی‌شود.^۱

۱. حبیب؛ تولدی دیگر، کارنامهٔ عملیاتی گردان حبیب بن مظاهر لشکر ۲۷ محمد

در این عملیات، شهید علی رضاییان فرماندهی قرارگاه مقدم حمزه سیدالشهداء(ع) را برعهده داشت که از فرماندهان گمنام دفاع مقدس است. شهید غلامرضا صالحی که در همان زمان مسؤولیت ستاد این قرارگاه را برعهده داشته، در یادداشت‌هایش درباره‌ی وی چنین نوشته است:

«ایشان (شهید علی رضاییان) با رفتار و اعمال خود درس‌های زیادی را به ما آموخت. او حتماً که فردی پاکدامن و خالص بود. عشق و ایمان مخلصانه به اسلام و قرآن و امام و انقلاب و پیروزی جنگ داشت و هرگز از مشکلات و سختی‌ها و ضعف‌ها و کمبودها نمی‌رنجید. او مردی باخدا بود. مردی بی‌ریا و صادق بود. مکر و حيله و فریب و دروغ و... هرگز با او عجین نبود. با رفتار و اعمال و حرکات خود، دیگران را تحت تأثیر قرار می‌داد. سادگی و صداقت از تمام وجود او نمایان بود. هرگز به طور صریح به کسی دستور نمی‌داد. هرگز اجازه نمی‌داد کارهای عمومی خود را کس دیگری انجام دهد. شب و روز در تلاش بود و خستگی در

او راه نمی‌یافت. در عین حالی که فردی بود متین و باوقار و ساده، اما در اجرای مسؤولیت نیز فردی قاطع و پی‌گیر و دلسوز بود. به خوبی از عهدهٔ مسؤولیت خود برمی‌آمد. با برخورد گرمی که داشت، همهٔ افراد و مسؤولین دیگر را تحت تأثیر قرار داده بود و حرفش را می‌خواندند.

در هدایت عملیات، شخصاً در خط مقدم حضور می‌یافت و همدوش رزمندگان پیش می‌رفت. در صحنه تصمیم می‌گرفت و دستور صادر می‌کرد. همیشه خود را کوچکتر از دیگران می‌دانست و برای فرماندهان لشکر و تیپ‌های تابعهٔ قرارگاه اهمیت وافری قائل بود. هرگز بدون نظر آن‌ها تصمیم نمی‌گرفت و دستوری نمی‌داد. برخوردهای غیرسالم آن‌ها هرگز او را نمی‌رنجاند. قیافهٔ او همیشه خاکی بود و چهره‌ای رنج کشیده داشت. بیشتر در جمع نیروهای عادی نماز می‌خواند، غذا می‌خورد و می‌خوابید. در جلسات و برنامه‌هایی که جنبهٔ خودنمایی داشت، هرگز سخن نمی‌گفت و با این‌که مسؤولیت فرماندهی قرارگاه را به عهده داشت، گرداندن جلسات مشترک را بیشتر به برادران ارتش محول می‌کرد. او فردی بدون رودربایستی بود و با کسانی

که اهل کار و تعهد نبودند و عوض کار بیشتر عنایت به خودستایی و شلوغ کردن داشتند، برخورد می‌کرد و عذر آنان را می‌خواست.

و خلاصه، او مردی صادق و خالص و باایمان و باتقوا بود. از تمام وجود او شجاعت و مقاومت و ایثارگری نمایان بود. در تمام عمر خود رنج‌ها و سختی‌های مختلفی را در راه هدف پاکش متحمل شده بود. و او که مردی پاک‌باخته و انسانی کامل شده بود، بالاخره در ۶۲/۸/۳ ساعت ۴ بعدازظهر، در حالی که برای بررسی موقعیت و وضعیت جبههٔ حق به خط مقدم رفته بود، با مین‌های دشمن زبون برخورد و پس از جراحات زیاد، در ساعت ۴/۵ بامداد ۶۲/۸/۴ به معبود خود پیوست و برای همیشه داغ و غمی جگرسوز در یاران و هم‌زمان خود به جای گذاشت. او رفت و ما بی‌پدر شدیم و در قرارگاه به غربتی غم‌انگیز دچار شدیم.»^۱

به هر حال، نتیجهٔ پایانی نبرد والفجر ۴ آن شد که پیش‌رفتگی درهٔ شیلر به تصرف نیروهای ایران درآمد و

۱. تک آخر؛ یادداشت‌های روزانهٔ شهید غلامرضا صالحی (۱۳۶۷-۱۳۵۸)، تهران،

منطقه‌ای به وسعت حدود ۸۰۰ کیلومتر مربع از قلمرو کشور عراق تحت کنترل نیروهای ایران قرار گرفت. ارتباط زمینی بین مریوان و بانه از داخل این پیش‌رفتگی امکان‌پذیر گردید، شهر پنجویین عراق در تیررس جنگ‌افزارهای برد متوسط نیروهای ایران قرار گرفت، قسمتی از مناطق مرزی ایران در غرب مریوان که به مدت ۳ سال در کنترل نیروهای دشمن بود، آزاد شد و شاید مهم‌تر از همه آن‌که اراده قاطع ملت ایران برای ادامه مبارزه تا وصول به حقوق مورد تجاوز قرار گرفته خود، به حکام متجاوز و بعثی عراق بار دیگر نشان داده شد. همچنین ضربت دیگری بر پیکر ارتش بعث وارد گردید که از جمله آن به اسارت درآمدن حدود یک هزار نفر، کشته و مجروح شدن هزاران نفر دیگر از افراد دشمن بود. ضمن این‌که مقادیر زیادی تجهیزات و امکانات دشمن منهدم و یا توسط رزمندگان اسلام به غنیمت گرفته شد.

۶ فصل ششم

یکی از حماسی‌ترین صحنه‌های نبرد دشوار و سنگین والفجر ۴، لحظه باشکوه به شهادت رسیدن شیر کوهستان، مهدی خندان؛ فرمانده تیپ یک عمار (لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص)) بر بلندای ارتفاعات کانی مانگا می‌باشد. شهید علی جزمانی جانشین گردان مقداد در توصیف حالات مهدی قبل از شروع عملیات گفته است:

«نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم. قرار بود قبل از غروب آفتاب، نیروهای باقیمانده گردان را از بُنه تدارکاتی^۱ به طرف خط حرکت دهیم. مهدی گفت: «علی! من دیشب

۱. محلی در نزدیکی خط مقدم جبهه، که آذوقه و مهمات در آنجا ذخیره می‌شد.

خواب دیدم که شب تاسوعاست. مجلس باشکوهی داشتیم و سینه‌زنی می‌کردیم. همه داشتند گریه می‌کردند. من هم آن‌جا چند بیتی خواندم. حال و هوای عجیبی بود.»

بعد گفت: «این شب تاسوعایی که من دیدم، حتماً عاشورایی به دنبال دارد.»

باید راه می‌افتادیم. می‌خواستیم بند پوتین‌هایم را ببندم، گفتم: «این پوتین‌ها اذیتم می‌کند.»

گفت: «بیا پوتین‌هایمان را عوض کنیم.»

بعد آیه‌ای از قرآن خواند و گفت: «اجل هر کس فرا برسد، امکان ندارد یک لحظه هم تغییر کند.»

تا آخرین لحظه که بُنه را ترک کردیم، از شهادت و شهید شدن حرف می‌زد، قرآنی همراه داشت که امضاء و تبرک شده امام بود. دو سه سال قبل، آن را مدتی به من داده بود و من دوباره به او برگردانده بودم. دم غروب باز گفت: «بیا، این قرآن مال تو باشد.»

قبول نکردم. نگاهی کرد و گفت: «یک بار دیگر هم این را به من پس دادی. حالا هم اگر نمی‌گیری، مهم نیست، اما یادت باشد وقتی شهید شدم، از روی جنازه‌ام بردار.»

قرآن را بوسید و تو جیبش گذاشت.»

حجت‌الاسلام محمد پروازی که در اردوگاه قلاجه و تا قبل از شروع عملیات والفجر ۴ با مهدی خندان همراه بوده، در تشریح حرکت نیروها به سمت کانی مانگا با جلوداری مهدی خندان می‌گوید:

«گردان‌های مقداد و مالک، با گردان‌هایی از بچه‌های ارتش ادغام شده بودند. گردان حرکت کرد و یال سمت راست را رفت بالا و به فاصلهٔ چهارصد پانصد متری عراقی‌ها رسیدیم. عراقی‌ها تا فهمیدند عملیات شده، شروع کردند به آتش تهیهٔ سنگین ریختن؛ به حدی که این مدل آتش، تا آن موقع هیچ جای کانی مانگا ریخته نشده بود. از هر طرف تیر و خمپاره و گلولهٔ توپ بود که به زمین اصابت می‌کرد و تعدادی را شهید و مجروح می‌کرد. از آن نقطه، کسی نتوانست جلوتر برود. اما از کل بچه‌ها، هفت نفری شروع کردند به جلو رفتن و این فاصله را طی کردند؛ تا رسیدند زیر پای عراقی‌ها. البته این را هم بگویم، موقعی که بچه‌ها سینه‌کش خوابیده بودند، مهدی بلند شد و شروع کرد به رجز خواندن. گفت: «منم مهدی خندان، پسر امام‌قلی‌خان، معاون تیپ عمار، آن‌ها که می‌خواهند با مهدی خندان بیایند، به پیش!»

از این تعداد، همین هفت نفر رفتند تا رسیدند به پنجاه شصت متری خطالرأس جغرافیایی. روی زمین دراز کشیدند تا وضع خطالرأس را شناسایی کنند. آن‌ها به صورت ستون جلو رفته بودند که نفر اول مهدی خندان بود و من نفر چهارم یا پنجم بودم.»

شهید علی جزماني ادامه ماجرا را این‌گونه توصیف می‌کند:

«در حالی که همهٔ ستون خوابیده بود، مهدی خندان با قامتی استوار پیشاپیش ستون ایستاده بود و داشت بالای قله را نگاه می‌کرد. صورتش را برگرداند و نگاهی به بچه‌هایی که زمین‌گیر بودند، کرد و دوباره قله را زیر چشم گرفت. من با دقت براندازش کردم. انگار دور قامتش را هاله‌ای از نور فرا گرفته بود.»

در بالای ارتفاع، غیر از تیربار و دوشکا، یک توپ ضدهوایی شیلیکای چهارلول هم درست در مقابل ستون کار می‌کرد و امان همه را بریده بود. مهدی طاقت نیاورد، پیش من آمد و گفت: «علی، من می‌روم چهارلول را خاموش کنم.»

بلند شدم و گفتم: «من هم همراهت می‌آیم.»

مهدی به آرامی روی شانهام فشار داد و گفت: «نه، تو پیش بچه‌ها باش و به گردان کمک کن.»

چاره‌ای نداشتم. مسؤول یکی از گروهان‌ها شهید شده بود و مهدی مرا به جای او انتخاب کرده بود. مدتی نگذشت که با چهار پنج نفر به سمت بالای تپه خیز برداشت. نرسیده به سنگر عراقی‌ها، شیب زمین کم می‌شد. زمین تقریباً صاف و همواری بود که عراقی‌ها در آن مین کاشته بودند. چند ردیف سیم‌خاردار حلقوی هم بود که کار را مشکل‌تر می‌کرد. مشکل عمده، عبور از موانع بود. اگر از میدان مین گذرگاهی باز می‌کردند، آن وقت به راحتی چهار لول دشمن منهدم می‌شد.»

حجت‌الاسلام محمد پروازی در ادامه می‌گوید:

«رفتم نزدیک مهدی، دیدم همه بچه‌ها زیر آن آتش بی‌امان دشمن، به رو دراز کشیده‌اند؛ اما مهدی از شدت خستگی، نشسته روی زمین و دراز نکشیده. تا مرا دید، گفت: «حاجی، تو هم که این جایی؟»

گفتم: «بله، چرا تو باشی، ما نباشیم!»

یک مقداری که نشست و نفسش تازه شد، بلند شد و با

تمام قامت ایستاد. آتش هم خیلی سنگین بود. من از جا نیم‌خیز شدم. دستش را گرفتم و فریاد زدم: «مرد! به تو می‌گویم دراز بکش تا آتش سبک شود.»

مهدی ابتدا دراز کشید، ولی لحظه‌ای بعد به سرعت بلند شد و ایستاد. گفتم: «چرا دوباره بلند شدی؟»

گفت: «حاجی، من تا به امروز در مقابل تیر و تانک و توپ دشمن سر خم نکرده بودم، این یک دقیقه‌ای هم که این‌جا دراز کشیدم، برای این بود که شما گفتید دراز بکش، و الا من آدمی نبودم که زیر آتش این نامردها دراز بکشم.»
به نظر من، به خاطر همین جگرآوری و رشادت مهدی بود که در بین بچه‌های لشکر به شیر کوهستان معروف شد. مهدی بلافاصله بلند شد و رفت جلو. پنج شش دقیقه‌ای گذشت. من یک لحظه او را ندیدم، تا این‌که خودم را کشیدم جلو، توی خط‌الرأس جغرافیایی و نگاه کردم. مهدی رسیده بود کنار سیم‌خاردار عراقی‌ها.

رفته بود وسط سیم‌های خاردار حلقوی که پر از مین بود. بدون هیچ سیم‌چین یا وسیله‌ای و بدون همراه داشتن تخریب‌چی. آخر از تخریب‌چی‌ها، یکی شهید شده بود، یکی

مجروح. بالاخره مهدی می‌خواست از توی سیم‌خاردار راهی پیدا کند و معبری برای بچه‌ها باز کند. برانکار دهم نبود که بچه‌ها آن را روی سیم‌خاردار بگذارند و رد شوند. بعد دیدم مهدی دست‌هایش را انداخت توی کلاف سیم‌خاردار و فشار داد. سیم‌خاردار را باز کرد، اما سیم‌خاردارها از یک طرف دستش رفته بودند و از طرف دیگر دست، بیرون زده بودند. از دست‌هایش شرشر خون می‌ریخت.

در همین وضعیت، سرش را کرد توی حلقه‌های سیم‌خاردار و رفت نشست وسط سیم‌ها. با چه مشقتی دست‌هایش را از توی سیم‌خاردار در آورد و یکی‌یکی مین‌ها را برداشت و چید کنار. سریع معبر را باز کرد و بعد دست‌های خون‌آلودش را دوباره انداخت آن طرف سیم‌خاردار. شانه‌هایش گیر کرد به سیم و تیغه‌های تیز سیم‌خاردار، پیراهن و زیرپوش و پوست تنش را پاره کرد و خون زد بیرون. بالاخره خودش را از دست آن تیغه‌ها هم نجات داد.»

محمدحسن محقق، یکی دیگر از شاهدان این صحنه، فرجام این نبرد نابرابر را این‌گونه روایت کرده است:

«مهدی خندان به همراه تعدادی آر.پی.جی زن و تیربارچی، از زیر سیم خاردار عبور کرد و به سمت سنگر دوشکای دشمن که در تپه‌ای زیر قله، مانع عبور بچه‌ها شده بود، حرکت کردند. من هم جزو آن چند نفر بودم که آر.پی.جی داشتم. چند موشک آر.پی.جی به سمت سنگر دوشکا دشمن شلیک کردیم، ولی نتوانستیم آن را خاموش کنیم، چون داخل سنگری بود که دیواره‌های آن را از سنگ درست کرده بودند. فاصله‌ای با دوشکا نداشتیم، شاید حدود ۱۰۰ متر. اما هر چه تلاش کردیم، نتوانستیم کاری بکنیم. حالا دیگر دشمن از همه طرف متوجه حضور ما شده و ما را زیر آتش شدید خودش گرفته بود.

در این میان، مهدی خندان بیشتر از همه تحرک داشت. مرتب تلاش می‌کرد. بالاخره تصمیم گرفت خودش به سمت دوشکا برود و با نارنجک آن را منهدم کند. دیگران هم سعی کردند خط آتش برای پشتیبانی از او ایجاد کنند. تکبیرگویان و با رجزخوانی، بلند شد. حدود ۲۰ متر به طرف دوشکا رفت که دوشکاچی متوجه شد و او را هدف قرار داد. اولین تیر به سرش اصابت کرد و او را پرت کرد به

زمین و بعد از آن، تیرهای بعدی بود که به پیکرش اصابت می‌کردند.

عراقی‌ها از رأس قله سرازیر شده و به صورت دشت‌بان، در حال پایین آمدن بودند. به واسطه نور ماه و نزدیک شدن به صبح، صحنه به طور واضح قابل دیدن بود. شب عراقی‌ها کاملاً مشخص بود. دیگر جای ماندن نبود و مقاومت فایده‌ای نداشت. نیروهای پشت سیم‌خاردار عقب‌نشینی را شروع کرده بودند. در عین حال، قرار شد پیکر مهدی خندان را به عقب بیاوریم.

سینه‌خیز خود را به پیکر مطهر شهید خندان رساندیم و دو طرف لباس او را گرفتیم و به حالت نیم‌خیز، او را روی زمین کشیدیم. وقتی به سیم‌خاردارها رسیدیم، عراقی‌ها خیلی نزدیک شده بودند. در همین حال، لباس شهید خندان به سیم‌خاردار گیر کرد و به پشت، به حالت نیم‌خیز روی سیم‌ها افتاد. تلاش برای جدا کردن لباس و پیکر شهید خندان نتیجه نداد و مجبور شدیم خودمان را به عقب برسانیم. این شد که پیکر این شهید روی سیم‌های خاردار باقی ماند.^۱

۱. تمام نقل قول‌های این فصل از کتاب: حبیب؛ تولدی دیگر

بدین ترتیب، پیکر مهدی خندان روی سیم‌خاردارها جا ماند و تا مدت‌ها، نیروهای خودی از راه دور، با حسرت نظاره‌گر شهیدی بودند که همچون سرو ایستاده بود.

۷ فصل هفتم

شهر مریوان اولین بار در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۶۲، درست چند روز پس از شروع عملیات والفجر ۴ توسط رژیم جنایتکار عراق بمباران شیمیایی شد. این حمله منجر به مصدوم شدن عده‌ای از رزمندگان و گروهی از مردم غیرنظامی شد که در میان آن‌ها، زنان و کودکان به چشم می‌خوردند.

روستای قلعه‌جی در ۲۰ کیلومتری شهر مریوان، در روز ۲۸ اسفند ۱۳۶۶ و فروردین ۱۳۶۷ هدف حملات شیمیایی صدام قرار گرفت. محمد حیدری پیرمرد شیمیایی ۸۳ ساله، از زمان حمله شیمیایی به روستا می‌گوید:

«در زمان جنگ ایران و عراق، مردم زیادی از روستاهای اطراف و حتی از استان کرمانشاه، از پاوه و نودشه و اقلیم کردستان عراق (سلیمانیه) و حلبچه، به قلعه‌جی آواره شده بودند و در روستا ساکن بودند. ۱۰ صبح ۱۹ اسفند ۱۳۶۶ بود که هواپیماهای صدام، در فاصله اندکی در آسمان روستا دور زدند و ناگهان با شیرجه به داخل روستا، اولین بمب را کنار رودخانه و پل روستا زدند؛ که تعداد زیادی از مردم برای در امان ماندن از حملات، به آن‌جا پناه برده بودند. دودی غلیظ بر روی مردم می‌ریخت که برخی از آنان، با خیس کردن پتو و دستمال، بر روی سر و صورت خود می‌کشیدند.

دومین بمب شیمیایی، به بالای کوه که به قلعه روستا مشهور است، خورد و سرتاسر روستا را پر از دود کرد؛ که بوی بسیار تندی، بوی سیر و سبزی گندیده و پیاز سوخته می‌داد. در مرحله آخر نیز هواپیماهای عراقی، بمب را به داخل پادگان نیروهای سپاه زدند که یک سرباز بر اثر شیمیایی شهید شد.^۱

لايق ميرزاىى كه خانواده ۷ نفره وى، همگى شيمىايى شده بودند، از زمان حمله چنين مى گويد:

«در آن روز بعد از بمباران شيمىايى روستا، محشرى برپا شده بود. هيچ كس نمى توانست عزيزان خود را پيدا كند؛ چرا كه اكثر اهالى از سوزش چشم و از درد به خود مى پيچيدند. همان روز ما را به باغ شيخ عثمان در شهر سروآباد بردند و صبح روز بعد، يعنى ۲۰ اسفند، تعداد زيادى را به سنج و از آن جا به يزد بردند تا تحت درمان قرار بگيريم.»^۱

در ۲ فروردين ۱۳۶۷ روستاهى نژمار، كانى دينار، باكد، هجرت، دكاشيخان و بهرام آباد با گاز اعصاب مورد حمله قرار گرفت. در همين روز، شهر نودشه هدف ۸ حمله بمب خردل قرار گرفت كه منجر به شهادت ۱۳ نفر و مصدوميت ۱۰۰ نفر شد. در ۴ فروردين، بمباران شيمىايى گسترده اى از روستاى قلعه جى تا دزلى صورت گرفت. بعد از آن و در تاريخ ششم و سيزدهم فروردين، روستاى قلعه جى و اطراف بيمارستان صحرايى الله اكبر مجدداً مورد حمله قرار گرفت. در حادثه بمباران روستاى بالك در ۲ فروردين، سه بمب

شیمیایی به روستا و یک بمب به پشت روستا اصابت کرد و حدود ۱۰۰ نفر مصدوم و ۱۰ نفر شهید شدند که شامل ۷ مرد و ۲ زن و یک دختر جوان می‌شدند. همچنین در بمباران روستای نژمار در همین روز، شش بمب شیمیایی به داخل روستا و حدود ۲۰ بمب به اطراف روستا اصابت کرد که منجر به شهادت ۳۰ تن و مصدومیت ۳۰۰ تن از اهالی روستا شد.^۱

آن‌چه مسلم است، نبرد در مریوان، برای مردم غیور این منطقه و همچنین سپاهیان، ارتشیان و پیشمرگان مسلمان کرد، آزمونی بود که تمام رزمندگان و مردم دلاور این خطه، در هر موقعیت و لباس، از آن سربلند بیرون آمدند. آن چنان که خاطرهٔ رشادت و مقاومت مریوان در طول تاریخ انقلاب و هشت سال دفاع مقدس، بر صفحهٔ پرافتخار تاریخ این کشور نقش خواهد بست.

۱. رجوع کنید به: جنگ شیمیایی عراق و تجارب پزشکی آن، عباس فروتن، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی تیمورزاده، ۱۳۸۲

منابع

۱. آذرخش مهاجر، حسین بهزاد، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری شهید آوینی، ۱۳۸۳
۲. از الوند تا قراویز، گلعلی بابایی و حسین بهزاد، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۸
۳. تا تته؛ روایت مریوان، سارا مهدی‌نژاد، تهران، فاتحان، ۱۳۹۳
۴. تک آخر؛ یادداشت‌های روزانه شهید غلامرضا صالحی (۱۳۶۷ - ۱۳۵۸)، تهران، فاتحان، ۱۳۹۴
۵. جنگ شیمیایی عراق و تجارب پزشکی آن، عباس فروتن، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تیمورزاده، ۱۳۸۰
۶. حبیب؛ تولدی دیگر، کارنامه عملیاتی گردان حبیب بن مظاهر لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) از تأسیس تا پایان دفاع مقدس، تهران، مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت، نشر صاعقه، ۱۳۹۴

۷. در هاله‌ای از غبار؛ سرگذشتنامهٔ سردار بی‌نشان حاج‌احمد متوسلیان، به اهتمام گلعلی بابایی، تهران، انتشارات مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت، نشر صاعقه، ۱۳۹۱

۸. راهنمای مناطق جنگی و پدافند داخلی؛ مریوان، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۵

۹. روزهای سبز کردستان؛ خاطرات جمعی از پیشمرگان مسلمان کرد، محمد فائق فرجی، تهران، صریر، ۱۳۸۵

۱۰. شب‌های کمین؛ خاطرات حسن رستگارپناه، به کوشش حبیب یوسفزاده، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۸

۱۱. عبور از سیروان، علی عبدی بسطامی، تهران، صریر، ۱۳۸۵

۱۲. کردستان در جنگ ضد شورش‌گری و دفاع مقدس، رضا صادقی، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، ۱۳۹۰

۱۳. مریوان، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۴

۱۴. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، سورهٔ مهر

۱۵. همپای صاعقه؛ کتاب یکم از کارنامهٔ عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) دی ۱۳۶۰ - تیر ۱۳۶۱، گلعلی بابایی و حسین بهزاد،

تهران، سوره مهر، چاپ بيستم، ۱۳۹۳

۱۶. مجله سوره

۱۷. مجله پیام انقلاب

۱۸. نشریه امید انقلاب

<http://rahianenoor.com>. ۱۹

www.khamenei.ir. ۲۰

www.farsnews.com. ۲۱

<http://hdrdc.ir>. ۲۲

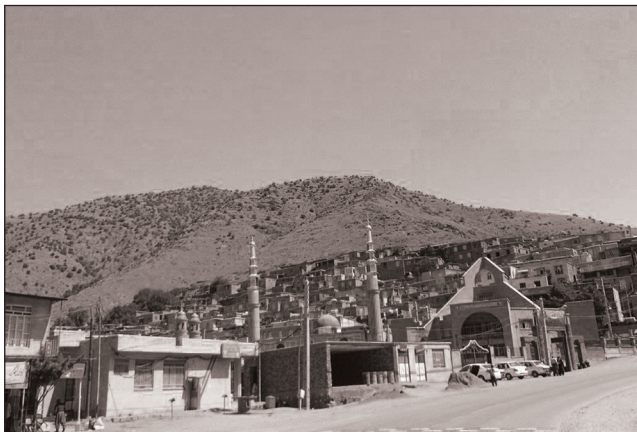
<http://www.seratnews.ir>. ۲۳

<http://zariwarkhabar.com>. ۲۴





ارتفاعات دالانی



روستای نگل



نمای شهر مریوان



حضور مقام معظم رهبری در روستای دزلی



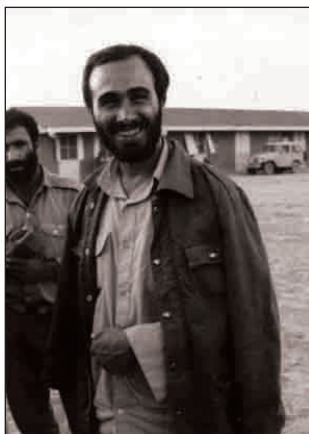
جاويد الاثر حاج احمد متوسليان



سردار مجتبیٰ عسکری



سردار حسن رستگار پناه



شهید حسین خرازی



شهید اکبر حاجی پور



شهید عباس ورامینی



شهید رسول عبادت



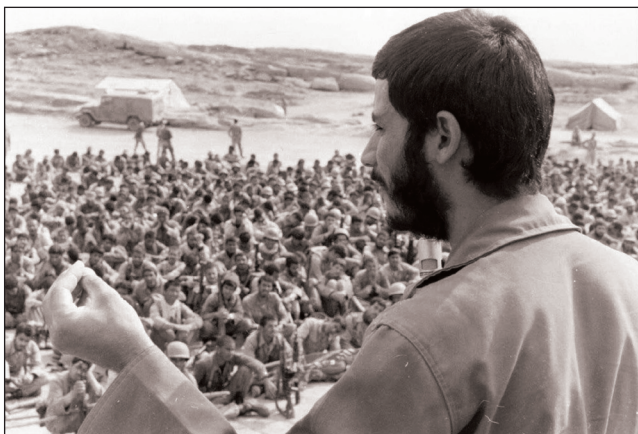
شهید علی رضائیان



شهید عثمان فرشته



شهید مهدی خندان



شهید محمد ابراهیم همت

قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرهانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های عرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا • ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>